



جنگ، موضع و وظایف،

از نوشتارهای انجمن پادشاه سرخواران مشروط

این دفترچه در بر گیرنده نوشتارهایی است که نشانگر دیدگاه و موضع انجمن ما در برابر جنگ نیروهای متحد با جمهوری ننگین اسلامی، از آغاز تا تاریخ پخش آن می باشد.

ایرج آدرنوش

جنگ، هرچند در تاریخ بشر قدمتی به درازای خود انسان دارد، هرگز پدیده‌ای سالم یا قابل ستایش نبوده است. در هر دوره‌ای، انسان‌ها کوشیده‌اند خشونت را با ضرورت‌ها توجیه کنند: دفاع از سرزمین، جلوگیری از فاجعه‌ای بزرگتر، یا رهایی ملتی در بند. اما حقیقت این است که جنگ حتی در بهترین توجیهاتش زخم می‌زند، می‌سوزاند، و آینده را با سایه‌ای سنگین می‌پوشاند. آزادی‌خواهان جهان، هر جا که ایستاده‌اند، جنگ را نه تقدیس کرده‌اند و نه به عنوان راه نخست برگزیده‌اند.

با این همه، تاریخ لحظاتی دارد که در آن، نیروهای سیاسی، نظامی یا ایدئولوژیک، شرایطی می‌آفرینند که جنگ از حالت "انتخاب" خارج می‌شود و به "تحمیل" بدل می‌گردد. جنگ دوازده‌روزه و سپس چهل‌روزه میان نیروهای متحد و جمهوری ننگین اسلامی نیز از همین جنس بود: نه ناگهانی، نه غیرقابل پیش‌بینی، بلکه پیامد طبیعی روندی که نشانه‌هایش ماه‌ها پیش از آغاز، در آگوست ۲۰۲۴ آشکار شده بود.

جزوه‌ای که پیش روی خواننده قرار می‌گیرد، روایت و تحلیل انجمن ما از آن دوران است؛ از نخستین جرقه‌ها تا واپسین روزهایی که نیروهای متحد ظاهراً عقب نشینی کردند. اما مهم‌تر از روایت جنگ، موضعی است که انجمن در برابر آن اتخاذ کرد؛ موضعی که نه بر خوش خیالی بنا شد، نه بر امید بستن به قدرت بیگانه، بلکه بر مسئولیت‌پذیری ملی، آگاهی بخشی و سازماندهی مبارزه‌ای که ریشه در توان و اراده خود ایرانیان دارد. از همان آغاز، جنگ برای ما نه فرصتی برای پیروزی آسان، بلکه خطری بزرگ برای ایران و ایرانیان بود. تحلیل‌ها و هشدارهای ما بر این نکته تأکید داشت که جنگ پدیده‌ای تحمیلی است، نه انتخاب نیروهای ملی؛ پیروزی انقلاب ملی هرگز از مسیر ویرانی ایران نمی‌گذرد؛ و هرگونه خوشبختی نسبت به "نجات ایران از بیرون" خطایی استراتژیک است. در روزهایی که برخی نیروها، بویژه بخشی از پادشاهی‌خواهان، برق سلاح‌های متحدین را نشانه پیروزی فوری می‌دیدند و خیال می‌کردند فردا در میدان شهید سرود پیروزی خواهند خواند، انجمن ما بر زمین واقعیت ایستاد و یادآور شد که پیروزی تنها از مسیر مبارزه سازمانیافته ایرانیان می‌گذرد، نه از مسیر تانک‌های بیگانه.

در تحلیل‌های انجمن، جمهوری ننگین اسلامی به عنوان عامل اصلی آتش‌افروزی در منطقه معرفی شد؛ نه از سر شعار، بلکه بر پایه شواهدی که نشان می‌داد سیاست خارجی رژیم بر بحران سازی بنا شده، بقای آن در گرو تنش دائمی با جهان و سرکوب داخلی است، و هرگاه فشار داخلی افزایش یافته، با ایجاد بحران خارجی کوشیده مسیر تحولات را منحرف کند. در چنین شرایطی، نیروهای متحد نیز با اهداف و منافع خاص خود وارد میدان شدند و جنگ را به واقعیت بدل کردند؛ اما این ورود تنها بخشی از معادلات منطقه‌ای و جهانی بود که ایران را به صحنه تقابل بدل کرد. (ما در نوشتاری به نام "جنگ رژیم علیه اسرائیل؛ فرصت یا تهدید؟!" در تاریخ ۲۲ اکتبر ۲۰۲۴، ماهنامه برای ایران، شماره ۱۴، به پیش زمینه‌های استراتژیک این جنگ پرداختیم).

نیروهای ملی ایران نه توان جلوگیری از جنگ را داشتند و نه نقشی در آغاز آن. اما با آغاز درگیری، وظیفه‌ای تاریخی بر دوش آنان قرار گرفت: آگاهسازی مردم از خطرات و پیامدهای جنگ، ارائه رهنمودهای مبارزاتی برای دفاع از خود، و جلوگیری از فروغلتیدن جامعه در امیدهای کاذب و وابستگی به قدرت‌های خارجی. انجمن ما در این دوره با تحلیل‌های پی‌درپی کوشید نیروهای میدانی را از خوش‌خیالی دور کند، وظایف سازمانی و مبارزاتی را برجسته سازد، و به ایرانیان بباوراند که تنها نیرویی که می‌تواند ایران را آزاد کند، خود ملت ایران است. این موضع در روزهای عقب‌نشینی نیروهای متحد نیز اهمیت یافت؛ زمانی که برخی کوشیدند پادشاهی‌خواهان یا دیگر نیروهای ملی را مسبب جنگ معرفی کنند. انجمن ما با استدلال روشن نشان داد که جنگ نه انتخاب نیروهای ملی، بلکه تحمیل شرایطی بود که آنان تنها کوشیدند پیامدهایش را به سود جنبش ملی مدیریت کنند.

در نهایت، این نوشته نه فقط روایت جنگ، بلکه روایت بلوغ سیاسی است؛ روایت انجمنی که در میان هیاهوی تحلیل‌های سطحی، امیدهای کاذب و هیجان‌های زودگذر، بر یک اصل پایدار ایستاد: آزادی ایران نه از بیرون می‌آید، نه از آتش جنگ؛ آزادی تنها از مبارزات سازمانیافته و اراده ملت ایران به رهبری شهریار میهن شاهزاده رضا پهلوی زاده می‌شود. جنگ تحمیل شد؛ نیروهای متحد آمدند و رفتند؛ اما آنچه باقی ماند، همان حقیقتی است که انجمن از آغاز بر آن تأکید داشت: پیروزی در گرو مبارزه هدفمند و سازمانیافته ایرانیان است، نه در گرو دخالت بیگانه، نه در برق سلاح‌های متحدین و نه در خیال پیروزی آسان. این نوشته سندی است از مسئولیت‌پذیری سیاسی، از واقع‌بینی و از ایمان به توان ملت ایران؛ سندی که نشان می‌دهد حتی در میان آتش جنگ می‌توان بر اصول ایستاد، مردم را آگاه کرد و مسیر مبارزه ملی را روشن نگه داشت.

۲۳ تیر ۱۴۰۲ / ۲۵۸۵ جولای ۲۰۲۶

ملت ایران جنگ نمی خواهد!

در پی کشته شدن "اسماعیل هنیه"، رهبر گروهک تروریستی حماس در تهران، سردمداران حکومتی به همراه دیگر مزدوران منطقه ایش، سخن از "خونخواهی" و "مجازات سخت" رانده و بر طبل جنگ طلبی های بی پایان خود به ضرر مردم ایران و منطقه می کوبند.

در پی این عربه کشی های جنگ طلبانه، دولت آمریکا نیز به منظور پشتیبانی از متحدان خود، بویژه ملت اسرائیل، و پیشگیری و مقابله احتمالی با جنگ افروزیهای جمهوری ننگین اسلامی، ناوگانهای دریایی و هوایی بیشتری به منطقه گسیل داشته است. از سویی دیگر پیامهای هشدارآمیز دولت های غربی به مردمشان، مبنی بر لغو مسافرت به کشورهای درگیر و خروج اضطراری شهروندانشان از این منطقه، لغو پروازهای بین المللی به این کشورها و ... همه و همه نشان از شدت یابی بحرانهای خاورمیانه بسوی جنگی تازه در این منطقه، دارد.

فارغ از اینکه آیا این ناقوس شوم، به برپایی جنگ تازه ای از سوی سردمداران رژیم در خاورمیانه و از آن میان ایران، بیانجامد و یا نه؛ "انجمن پادشاهی خواهان پیشرو" خود را موظف می داند تا موضع خود را در این زمینه برای مردم ایران، نیروهای ایرانگرا، آزادیخواه، میهن پرست و دیگر دوستان ملت ایران روشن نماید:

۱. دستگاه خودکامه حاکم بر ایران، در پی ناتوانی در چاره جویی مشکلات زندگی روزانه مردم، و اعمال سرکوب و وحشیانه در برابر خواسته های بحق و عادلانه اقشار گوناگون ملت ایران، کوبیدن بر طبل جنگ را (هرچقدر هم محدود)، راهی برای برون رفت از بحرانهای جاری کشور می داند. "جنگ" راه چاره گرفتاریها نیست، بلکه مشکلات را هزار چندان می کند. پس فریادهای شوم جنگ طلبی و "خونخواهی" رژیم از برای چیست؟! این ایران ستیزان می کوشند تا با برافراشتن شعله جنگ، جنبشهای اعتراضی مردم ایران را، اینبار زیر نام "عامل دشمن"، "ستون پنجم" و ... به خاک و خون بکشانند.

۲. بر همگان روشن است که رژیم با اقتصادی بحران زده، جایگاه بسیار نامناسب اقتصادی در جهان، خزانه ای تقریباً خالی، و ... توان مقابله نظامی نامحدود و دراز مدت، حتا با ضعیف ترین کشورهای همسایه را هم ندارد، چه رسد به جنگ با آمریکا و متحدانش! زین روی در صورت وقوع چنین جنگی، آنچه که نصیب ملت ایران خواهد شد؛ کشتار مردم رنجدیده، ویرانی، بی خانمانی، قحطی، افزایش سریع قیمتها، سقوط هرچه بیشتر ارز ملی (اگر چیزی از آن مانده باشد)، گسترش هرچه بیشتر فقر، آوارگی و برون رفت بخشی از مردم و نیروهای متخصص از کشور و ... خواهد بود.

۳. ملت ایران در روند ۴۶ سال گذشته، درگیر جنگی بی امان با جمهوری پلید اسلامی و زیاده خواهی های آن بوده است؛ آتش سوزیها و از دست رفتن جنگلها، خشک شدن زمین های کشاورزی و خالی شدن روستاها از روستاییان، خشک شدن دریاچه ها، رودها و تالاب ها، نابودی اقتصاد و رشد آمار بیکاری در همه عرصه های تولیدی و خدماتی کشور، دستگیری میلیون ها تن از جوانان، کارگران، دانشجویان، روشن اندیشان، کوشندگان مدنی و محیط زیستی و ... و اعدام دهها هزار تن در روند این سالها، کشته شدن سالانه دهها هزار تن در تصادفات جاده ای، سیل، زمین لرزه، بیماری و ... مرگ تدریجی و خاموش میلیون ها تن به خاطر نداری و فقر، عدم آسایش روحی و روانی در جامعه ... **اگر نامش جنگ علیه ملت ایران نیست پس چیست؟! جنگی ناعادلانه و یک طرفه ای که از سوی حاکمیت بر مردم بی دفاع ایران، تنها به جرم ایرانی بودنشان، اعمال شده است.** مردم صلح دوست ایران، درگیر جنگی تحمیلی با یکی از خونخوارترین، وحشی ترین و نمک شناس ترین حکومت های تاریخ خود دست به گریبان است و از سوی دیگر، **هیچ دلیلی** هم برای درگیر شدن با ملت دوست و برادرش اسرائیل نمی بینید. ریشه گرفتاریهای روزانه و ادامه دار ملت ایران، نه آمریکا است و نه اسرائیل؛ بلکه همین جمهوری اسلامی جانی، زیاده خواه و دزد است.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو بر این باور است که هرچقدر رژیم با کوبیدن بر طبل جنگ (تا هر اندازه واقعی هم که باشد)، می کوشد توجه مردم ما را از خواسته های بحق و عادلانه اشان منحرف و دور سازد، تا بلکه بتواند از این راه؛ برای ادامه زندگی ننگینش وقت بخرد. **مردم ما باید با گسترش مبارزات اعتراضی خود در همه عرصه های**

اجتماعی، و مخالفت روشن و آشکار با آغاز هر جنگی و با هر بهانه ای، نباید اجازه جنگ افروزی به این رژیم

پلید بدهند. ایرانیان باید با الهام از رهنمودهای نیک خواهانه شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و سازماندهی

نافرمانیهای مدنی، گسترش اعتراضات سازماندهی شده و هدفمند، هم رژیم را در اجرای سیاستهای جنگ طلبانه اش

عقیم گذارند و هم با عقب راندن این دستگاه خودکامه، به مبارزه تا سرنگونی کامل و قطعی آن ادامه دهند. اگر

بخواهیم خواسته ملت ایران را چکیده وار در رابطه با جنگ احتمالی رژیم علیه ملت اسرائیل باز گویم:

جنگ با ملت اسرائیل؛ نه! سرنگونی جمهوری پلید اسلامی؛ آری!

عملیات دُگفه (پیجر)، عملیات تحقیر جمهوری ننگین اسلامی!

در تاریخ ۲۷ شهریور ۲۵۸۳ شاهنشاهی برابر با ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۴، انفجار همزمان دستگاههای گیرنده فرستنده همراه (دُگفه) در لبنان، منجر به کشته شدن، کور گشتن و زخم های کاری صدها تن از تروریستها و مزدوران نیابتی جمهوری ننگین اسلامی شده است. شعاع این عملیات از بیروت تا دره بُقاع و حتا سوریه را نیز دربر گرفته است. از میان کورشدگان می توان به مزدور مجتبی امانی، "سفیر" رژیم در لبنان، اشاره کرد. سوای اینکه انگشت "اتهام" بسوی کدام دولت گرفته می شود و یا سران رژیم و نوچه های نیابتی اش در واکنش به این عملیات پیچیده چه رجزهایی خواهند خواند؛ مایلیم به بهانه این رویداد، نکته هایی را با خوانندگان خود در میان بگذاریم:

۱. شاید اتفاقی بوده باشد که عملیات دُگفه (دستگاه گیرنده فرستنده همراه)، هنگامی انجام شد که تنها دو روز از دومین سالگرد کشته شدن مهسا، دُخت میهن، و بزرگداشت آغاز خیزش انقلابی "زن، زندگی، آزادی"، در ایران و سراسر جهان، می گذشت.

خیزشی که در آن مزدوران جمهوری ایران ستیز اسلامی، برای سرکوب انقلاب ملی ایرانیان، ضمن کشتار وحشیانه فرزندان میهن، شکنجه را نیز، از شکنجه خانه هایشان به خیابانها آورده، و با شلیک مستقیم گلوله های ساچمه ای به آلت های تناسلی و چهره های فرزندان دلاور ایران، آنها را برای همیشه کور و دردمند ساختند. اینک، با اجرای این عملیات علیه عزیزدردانه های رژیم در برآمدگاه راستین آنها (و نه ایران)، به آنها فهمانده شد که: "از هر دست بدهند، از همان دست پس خواهند گرفت". شاید کاملاً تصادفی بوده باشد، که این عملیات حتا یک یا دو روز پیش از برگزاری جهانی گرامیداشت جاویدنامان میهن انجام نگرفت، تا مبدا مراسم ایرانیان تحت پوشش خبری این عملیات قرار بگیرد. نمی دانیم، ولی نمی توان این واقعیت را انکار کرد که به درستی به مزدوران و جیره خواران رژیم فهمانده شد که زین پس؛ هر روز آنان، سخت تر از روز پیش خواهد بود و در همین دنیا توان جنایت هایشان را پس خواهند داد.

۲. تحقیر بیش از پیش رژیم و نیروهای نیابتی اش در طی عملیات دُگفه، حذف اسماعیل هنیه در دل تهران، زدن محسن فخری زاده و ...، همگی نشان از آن دارند که رژیم از دید نظامی، اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی تا چه اندازه ناتوان است. پرگویی ها و لاف زدن های رژیم تنها برای مصرف داخلی و ترساندن ملت ایران است. عملیات دُگفه (پیجر) بار دیگر این واقعیت را در برابر چشم جهانیان به تصویر کشید که؛ رژیم نه تنها توان حفظ جان نیروهایش را ندارد، بلکه توانایی حفظ جان نیروهای جیره خوارش را در دل راهروهای پنهان و زیرزمینی غزه و بیروت را هم ندارد. عملیات دُگفه و عملیات های این چنینی نشان می دهند که در سایه مبارزه ای مردمی و متشکل، با برنامه، سازمان یافته و هدفمند، رژیم بسیار ضربه پذیرتر از آنی هست، که درباره اش فکر می شود.

۳. عملیات دُگفه نمایانگر این راستینگی هم بود که هرچقدر هم، جناحی از قدرتمندان و بازیگران کلیدی پهنه جهانی، خواهان حفظ رژیم دست پرورده و مزدوران نیابتی جنایتکارش باشند؛ باز هم در برابر خواست و اراده ملت اسرائیل که برای بقاء می جنگند، ناتوان و دست بسته هستند. با درگیری از واقعیت؛ ملت و به دنبال آن رزمندگان پادشاهی خواه و آزاده ایران نیز باید به این نکته بیاندیشند که پیش از آنکه در اندیشه کسب پشتیبانی های جهانی باشند، نخست باید در اندیشه سازماندهی مبارزات هدفمند خود، و همبستگی با دیگر نیروهای ملی و مترقی، برای سرنگونی و برکندن دیو خودکامگی رژیم اسلامی در ایران، باشند. تنها در چنین شرایطی است که نه تنها پشتیبانی جهانی را هم بدست خواهند آورد، بلکه این رژیم را نیز در روند یک انقلاب ملی و مردمی، سرنگون خواهند کرد.

عملیات دُگفه نشان از پیچیدگی، ظرافت، اندیشه، کار هماهنگ و گروهی، برنامه ریزی و بردباری وصف ناپذیر عوامل اجرایی آن دارد. انسانهایی که این عملیات را پیاده کردند، جویای نام و نشان نبودند، بلکه با باور به پیروزی، همه نیروی خود را برای متحقق کردن هدفشان، متمرکز کرده بودند. به باور ما، رزمندگان میهن پرست ما نیز در مبارزه با جمهوری پلشت اسلامی، ضمن ارتقای دانش مبارزاتی خود، شرکت فعالانه در کار گروهی و با ایمان به راهی که برای رهایی ملت در بندگان در پیش گرفته اند؛ با بردباری، از خودگذشتگی به جای جاه طلبی های حقیرانه و با تمرکز بر هدف، می باید سازماندهی شده و استوار، عمل کرده تا بتوانند با جلب پشتیبانی های معنوی و مادی ملت ایران، به اجرای وظایفشان که همانا؛ برپایی انقلاب ملی ایرانیان است، بپردازند. و چنین باد!

جنگ رژیم علیه اسرائیل؛ فرصت یا تهدید؟!

جنگ علیه ملت اسرائیل؛ نه! سرنگونی جمهوری اسلامی؛ آری!

سألهاست که جمهوری ننگین اسلامی خود را در سرآشویی سقوط قرار داده و با هر انگیزه ای هر تصمیمی که می گیرد، سقوط آزاد خود را بیشتر فراهم می کند. این روند تقریباً پس از کله شقی های فراوان سران فاسد رژیم و با نپذیرفتن مذاکرات صلح آمیز پس از برجام، آغاز شد.

سران رژیم سرمست از مذاکرات برجام و پولهای بادآورده حاصله که از سوی دولت آقای باراک اوباما، بسوی آنها سرازیر شده بود، با تشدید و دمیدن در آتش جنگ در یمن، و رساندن بخش قابل توجهی از آن پولها به تروریستهای حماس و حزب الله، با برگرداندن تحریمهای فلج کننده از سوی دولت آقای دونالد ترامپ، روبرو شدند. اما؛ **شرکت**

رژیم در جنگ روسیه علیه اوکراین، به نگر ما؛ نقطه عطف ماجرا بوده است. نقطه ای که سرانجام جناحهای گوناگون قدرت در غرب و بویژه در آمریکا را به این نتیجه منطقی رساند که ژئوپولوتیک جغرافیای ایران بر صفحه شطرنج سیاسی جهان، بسیار مهمتر و با ارزشتر از آنست که بدست مشتی کله پوک بنیادگرای مذهبی رها

شود. شرکت در جنگ روسیه علیه اوکراین از سوی رژیم؛ آن تیر خلاصی بود که سرانجام ماشه آنرا "**بیت رهبری**"، به مغز جمهوری گنبدیده اسلامی شلیک کرد. حمله جمهوری اسلامی به اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، که با دستان گروه

تروریستی نیابتی اش حماس، انجام گرفت؛ یکی از آن تصمیم های ویرانگری بود که برای خلاصی از تحقیر ترور قاسم سلیمانی، و نشان دادن قدر قدرتی در میان بنیادگرایان شل مغزش در منطقه، بدان متوسل شد. مقاومت دولت

اسرائیل برای دفاع از جان مردم سرزمینش، جمهوری اسلامی را با مشتی آهنین روبرو ساخت، تا جاییکه همانهایی که تا دیروز "بر پیشانی طراحان" این حمله تروریستی "بوسه" می زدند، حال برای آتش بس در باریکه غزه، به

التماس و در پیوزگی افتادند. ما در طی بانگنامه هایی (اطلاعیه) که بدین منظور در همان زمان؛ به تاریخ ۸ و ۱۱ اکتبر ۲۰۲۳ منتشر ساختیم؛ جمهوری جنایتکار اسلامی را مسئول مستقیم کشتار مردم اسرائیل و باریکه غزه دانسته و

استدلال کردیم که چرا صلح و سود منطقه خاورمیانه در گرو نابودی این جمهوری جنگ طلب است. دومینوی رویدادها تا این آخرین حمله موشکی رژیم به اسرائیل در تاریخ یکم اکتبر ۲۰۲۴، سرانجام جامعه جهانی را به تکاپو

و داشت. حمله نظامی و غیرقانونی یک کشور به کشور قانونی دیگر، آنهم برای دفاع از تروریستهای سرزمینی دیگر که **قاعدا و در ظاهر نباید هیچ ربطی به رژیم داشته باشد**؛ آن نقطه کلیدی بود که جامعه جهانی را مجاب

ساخت تا در برابر این رژیم جنگ طلب و پشتیبان بزرگ تروریسم بین الملل، موضعی یگانه اختیار کنند. در این رهگذر **چهره سیاسی ایران در آستانه دستخوش تحولاتی اساسی قرار دارد**. همانطور که شهیار میهن،

شاهزاده رضا پهلوی به درستی فرموده اند: "حمله موشکی امشب رژیم جمهوری اسلامی به اسرائیل، به صراحت اعلام جنگ علیه آن کشور و در حقیقت، اعلام جنگ علیه ملت ایران بود". اینبار این جمهوری منفور برای بقاء، قصد

دارد تا جنگ ناخواسته ایی را بر مردم میهن ما تحمیل کند، و این در حالیست که ملت رنجدیده ایران طی سالهای گذشته و بویژه پس از خیزش مهسا به این سوی، بارها در خیابانها و ورزشگاهها، پشتیبانی خود را از مردم شریف

اسرائیل به روشنی هرچه تمامتر اعلام داشته و با این عمل به جهانیان نشان دادند نه تنها خواهان جنگ با هیچ کشوری نیستند، بلکه از آتش افروزیهای رژیم در منطقه نیز حمایت نمی کنند.

در روند این رویدادها آنچه که به ما میهن پرستان آذینخواه مربوط می شود؛ تشخیص این مسئله است که در معرکه ای که رژیم اخگر آنرا زده است، موضع ما چه باید باشد؟ تا بتوانیم بر پایه این موضعگیری، به تعیین خویشکامیهای

مبارزاتی خود بپردازیم؟ شهیار میهن و به پیروی از ایشان، میهن پرستان ایرانی همواره مخالفت خود را در برابر هرگونه تجاوز خارجی بارها اعلام نموده و حق تعیین سرنوشت ملت ایران را حق مسلم و تردید ناپذیر ایرانیان

دانسته، و همواره بر این نکته تأکید ورزیده اند که سرنگونی رژیم باید توسط خود مردم ایران و در فرآیند یک انقلاب ملی انجام پذیرد. امروز که سایه جنگی ناخواسته ملت ما را تهدید می کند، چگونه می توانیم در پرتو آن، معادلات

جامعه شناختی و فرمولهای موجود برای تغییر زیربنایی جامعه توسط قیام ملی توده ها را، تطبیق دهیم؟ بویژه اینکه؛ جنگ نیروهای نیابتی رژیم با اسرائیل و احتمال بالای درگیری مستقیم جمهوری ننگین اسلامی پس از موشکباران

اسرائیل در یکم اکتبر، در آن بسیار زیاد است؟

در پرتو چنین نگاهی به روند تحولات سیاسی هازمان ایران، خویشکامیهای نیروهای میهن پرست و آذینخواه چه باید باشد؟

بر همگان روشن است که ضربات وارده بر حزب الله و کشته شدن نصرالله، موجب شادمانی مردم ایران و افزایش روحیه مبارزاتی در آنان شده است. به همان اندازه، ترس سر تا پای وجود نیروهای سرکوب را نیز، فرا گرفته است.

این بدان معنی نیست که کار تمام است و با نخستین حمله ارتش اسرائیل، نیروهای رژیم تسلیم و فردایش همه ما در

میدان شهید به پایکوبی می پردازیم، شوربختانه هرگز به این راحتی اتفاق نخواهد افتاد. این فقط یک خوشخیالی زیانبار است که اگر دچارش شویم، چون بیماری غیرقابل درمانی ما را از پای در آورده و از تبیین خویشکاریهای انقلابیمان در این مرحله از جنبش باز می دارد و در ادامه، ضربات جبران ناپذیری به خیزش پسین ملت ایران وارد خواهد ساخت. پیام مستقیم بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل، و نوید تغییر به ملت ایران، گمانه زنی ها برای تغییر سریع در ساختار سیاسی ایران را دامن زده و خوشخیالی خوشباوران را افزون ساخته است. ما امیدواریم که این خوشخیالی تبدیل به واقعیت شود و مردم ایران پس از ۴۶ سال حکومت ننگین اسلامی و تحمل آوارگی، دربردی، فقر اقتصادی، تحقیر، و ... سرانجام انرژی خوش زندگی و سعادت را به خود ببینند. اما؛ پرسش اینجاست که اگر کارها این چنین شسته و رفته پیش نرفت، آنوقت چه؟ برای اینکه کارها بدرستی پیش بروند چه وظایفی داریم؟ به هوش باشیم؛ "گربه، محض رضای خدا موش نمی گیرد" و برای پیشگیری تبدیل ایران به سوریه ای دیگر، به عنوان نیروهای میهن پرست، وظایف ما چیست؟ مبارزان انقلابی با تجربه؛ هیچگاه همه داشته هایشان را در یک سبد نریخته و همواره باید نگاهی به آنسوترها داشته، خود و مردم را برای شرایط پیچیده و ناگوار آینده آماده کنند. بر ما روشن است؛ همانطور که نیروهای تروریستی حماس، مردم شریف و دردمند باریکه غزه را ناجوانمردانه سپر دفاعی خود ساختند، رژیم جنایتکار حاکم بر ایران، از اینکه مردم ما را برای حفظ قدرت، گوشت دم توپ کند، از هیچ کوششی دریغ نخواهد کرد. در ایران، ما هرگز با یک رژیم متعارف روبرو نبوده و نیستیم. ما با اهریمنانی روبرو هستیم که از لبنان تروریست وارد کردند تا جنبش حق خواهانه ملت ایران را به خاک و خون بکشند! این یک خوشخیالی محض است که بیاudیشیم رژیم با از دست دادن چند پالایشگاه و مراکز نظامی عقب خواهد نشست! به باور ما؛ در این شرایط حساس همه میهن پرستان ایرانزمین علیرغم هر ایده مثبتی که برای ساختار سیاسی آینده ایران دارند، برای کاهش هزینه جنگ ناعادلانه رژیم علیه ملت ایران، باید به پشتیبانی از شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی برخاسته و زیر پرچم وی گرد آیند. بر پایه رهنمودهای ایشان؛ راه مبارزه و سرنگونی رژیم را با همبستگی ملی و با کمک یکدیگر به پیش ببریم. اگر چنین کنیم؛ با توجه به ناتوانی های اقتصادی و نظامی رژیم، و ناخشنودی های نهادینه شده در ملت ایران، این جنگ می تواند تیشه به ریشه رژیم زده و نیروی سرکوبش را سرخورده و متزلزل سازد. در چنین شرایطی با همبستگی ملی و مبارزه مشترک و سازمانیافته، می توانیم از موقعیت ایجاد شده، فرصتی برای درهم شکستن رژیم و رهایی ملت ایران از چنگ این دستگاه خودکامه را نوید دهیم. در این برهه؛ خطرناکترین موضع، ادامه پراکندگی نیروهای سیاسی و ادامه سیاست های تنگ نظرانه پیشین است. رژیم ۴۶ سال با دروغ، سرکوب و استفاده از پراکندگی ما، نهایت بهره را برده است. اگر به خود نیاییم، و تنها نظاره گر رویدادها بمانیم، سوریه شدن ایران دور نیست. و این تهدید شومی است که بر میهن ما سایه گسترده است. همه چیز به ما بستگی دارد؛ با شرکت فعال و پیشگامی در مبارزات مردم ایران و سازماندهی این مبارزات تحت رهنمودهای شهریار میهن، رهایی در دسترس است. عقب نشینی، برخورد منفعلانه و ادامه پراکندگی و تفرقه، حاصلی جز ویرانی و ادامه حکومت ننگین اسلامی ندارد.

۲۲ اکتبر ۲۰۲۴، ماهنامه برای ایران، شماره ۱۴

"آغوش را از ما گرفتید،

اما عشق را نتوانستید؛

دستهایمان را جدا کردید،

اما قلب هایمان را نتوانستید؛

حال نوبت شماسست که بمیرید،

و ما دوباره همدیگر را

در آغوش می گیریم و

در ایران آزاد، با هلهله بر گورهای تان می رقصیم

این شادمانی بر همه مردم ایران خجسته باد!"

به بهانه کشتن رهبر "گروهک" تروریستی حزب الله،

حسن نصرالله

ششم مهرماه ۲۵۸۳ شاهنشاهی، با حمله هوایی ارتش اسرائیل به سرفرماندهی حزب الله در بیروت، این جایگاه نابود و رهبر این "گروهک" تروریستی؛ حسن نصرالله، کشته شد.

چندی است که نوک تیز حملات ارتش اسرائیل برای دفاع و بقای مردم سرزمینش، ناکار ساختن توان نظامی دشمنان و برگرداندن مرز نشینانی که طی چند سال گذشته ناچار به ترک خانه و کاشانه اشان شده بودند، بسوی حزب الله

چرخیده است. ارتش اسرائیل در مدتی کوتاه (۱۰ روز)، پس از ناکار ساختن فرماندهان نظامی این "گروهک"

تروریستی طی عملیات دُگفه (دستگاه گیرنده فرستنده همراه) و از میان برداشتن رهبران نظامی رده بالای آن،

سرانجام نوبت به نصرالله رسید تا وی را بیش از این برای راهی شدن به "بهشت"، در انتظار نگذارند!! ناگفته پیداست

که عملیات هدفمند و سازماندهی شده ارتش اسرائیل و دستاوردهای تاکتونی آن، دل مردم ایران، بویژه آنانی که در

طی خیزشهای ملی-انقلابی یک دهه گذشته و "زن، زندگی، آزادی" (مهسا)، توسط نیروهای نظامی این "گروهک"

مزدور در خیابانهای ایران، مورد تهاجم و سرکوب قرار گرفته بودند، شاد شده و از هم سخنی با آنان در خیابانها و با

رصد کردن فضای مجازی درمی یابیم که ملت ایران این گزارش ها را با خوشحالی، دقت، علاقه بسیار و بصورت

لحظه ای دنبال می کنند.

پاهای "اختاپوس" مرگ و تباهی، یکی پس از دیگری متحمل سنگین ترین خساراتهای جانی، اقتصادی و نظامی شده اند. این خسارتها به اندازه ایست که اگر جنگ همین امروز پایان یابد، به احتمال بسیار زیاد دستهای جمهوری ننگین

اسلامی از این منطقه ها کوتاه و آهی هم در بساط ندارد که بتواند عزیز دُرَدانه هایش را جمع و جور، و وضعیت را در باریکه غزه و لبنان، به شکل سابق برگرداند. گذشته از این؛ نگاه جهانیان به "بیت رهبری" دوخته شده که

سرانجام، پس از دریافت چنین ضرباتی، چگونه می خواهد از نیروهای نیابتی اش، در برابر ارتش اسرائیل

محافظت(!!!) کند؟! تا اینجا، کار این رژیم تبهکار شده نظاره کردن و قورت دادن رویدادهایی که هضمش برای آنان

بسیار دردآور و آزار دهنده شده است. آنان که تا گذشته ایی نه چندان دور، خواهان محو اسرائیل بوده و برای آن

زمان نیز تعیین کرده بودند، اینک کارشان به جایی رسیده که فعلا از ترس؛ نفس را در سینه ها حبس و جناب "رهبر

نظام" را به "سوراخ موش" امن هدایت کنند.

غم و اندوه ملت ایران، غم و اندوه ما و شادی آنان نیز، دل هر میهن پرستی را شاد و خوشحال می سازد. ما نیز خود

را در شادی مردمان برای رویدادهای اخیر سهیم دانسته و برای ملت خود شادمانی های هرچه بیشتری آرزو مندیم.

اماء، ایرانگرایان و فرزندان راستین میهن، وقت برای رویاپردازی نداشته و نباید به انتظار بنشینیم تا دیگران کار و

وظایف ما را به انجام برسانند. بر رزمندگان و نیروهای میدانی درون مرز است که در این هنگام هرچه بیشتر به

هوش بوده، و در مبارزه با این جمهوری ایران ستیز، باید گامهای خود را سنجیده و با اندیشه قبلی بردارند. پروانه

نداریم که تحت تأثیر جو قرار گرفته و بی مهابا دل به دریا بزنییم. درست است که نیروهای سرکوب رژیم دچار ترس

شده و دارای روحیه مساعدی نیستند؛ ولی هنوز انسجامشان را از دست نداده و مطمئنا برای از دست ندادن کنترل و

مهار مردم، بر شمار نیروهای سرکوب و مخفی خود خواهند افزود. از روی ترس، آستانه تحملشان کم شده و میزان

بگیر و به بندها را افزایش خواهند داد. بر نیروهای میدانی است که در این هنگام با هوشیاری بالا؛ ضمن تقویت

ارتباطات، رصد و هدفمند نمودن مبارزات مردم، تحرکات نیروهای سرکوب را زیر نظر گرفته و منتظر شکار

فرصت ها باشند.

بر نیروهای میدانی برون مرز است در این هنگام، ضمن همکاریهای مبارزاتی با همه نیروهای ایرانگرا، با برپایی

تحصن های شبانه روزی در برابر سازمانهای حقوق بشری و نهادهای حقوقی بین المللی، چادر زدن و یا برپایی

میزهای ادبیات سیاسی در مرکز شهرها و کار تبلیغی – توضیحی با توده مردم هازمان (جامعه) میزبان و برشمردن جنایات رژیم برای آنان، برپایی گردهم آیی های اعتراضی علیه رژیم، تبدیل روزهای تعطیلِ آخر هفته به روزهای مبارزاتی، برگزاری گردهم آیی های همبستگی با ملت اسرائیل در برابر سفارتخانه ها و کنسولگریهای این کشور و ... بر شدت مبارزات خود بیافزاییم. فراموش نشود که در همه کوشندگیهای سیاسی ای که سازماندهی می کنیم، ذره ای از خواست قراردادن "سپاه پاسداران" در فهرست سازمانهای تروریستی جهان، عقب نشینی نکنیم. نیروهای پادشاهی خواه برون مرز موظفند، با درسگیری از جنبش های پیشین بویژه؛ "زن، زندگی، آزادی"، ضمن تقویت راههای ارتباطی با ایرانیان ساکن گستره فعالیتی اشان، آنها را از نظر ذهنی، پیشاپیش برای دگرگونی های پیش رو آماده و به آنها یادآوری نمایند تا با همبستگی با مبارزات ملت ایران، در روزهای سرنوشت ساز آینده (که حتما فرا خواهند رسید)، در کنار شما بایستند. فراموش نکنیم که تک تک ما ایرانیان در هر کجا که زندگی می کنیم، برای سرنوشت دشمن اهرمن خو، مسئولیت و وظایفی داریم که تاریخ پُر فراز و نشیب میهن ما، بر دوش هایمان نهاده است؛ بکوشیم تا با به انجام رساندن هوشمندانه این وظایف، در برابر تاریخ، ملت و پادشاه خود سربلند بیرون آییم. و **چنین باد!**

جنگ؛ شرایط ویژه و خویشتکاریهای هواداران سامانه شاهنشاهی ایران!

دیربست که دژخیمان حاکم بر ایران، در ناقوس های مرگ خود دمیده و با سر دادن عریبه های جنگ طلبانه، می روند تا جنگ ناخواسته دیگری که هرگز با منافع ملی ایرانیان؛ بویژه کارگران، زحمتکشان و دیگر گروه های رنجیده هازمان (اجتماع) ما، همخوانی ندارد، تحمیل کنند. **ما جنگ نمی خواهیم و از آن بیزاریم**، اما این دلیل نمی شود که دست روی دست بگذاریم و تماشاگر قتل عام مردم توسط سیاستهای جنگ افروزان رژیم بشویم. روشن است در چنین شرایطی (وضعیت جنگی)، خویشتکاری (وظیفه) هواداران سامانه شاهنشاهی ایران دوچندان خواهد شد؛ از یکسو باید مبارزات سرنگونی خواهانه ملت ایران را سازماندهی و به پیش ببرند، و از سوی دیگر در شرایط جنگی، باید به کمک مردم ستمدیده شتافته و تا جایی که برایشان امکان دارد آنان را در برابر جور، ستم و سرکوب مسلحانه رژیم محافظت کنند.

نیروهای ملی و میدانی باید خود را برای شرایط تازه و ویژه آماده کنند؛ برای مقابله با نیروی سرکوب خشن دشمن و دفاع از جان و داراییهای مردم، **ضمن پیشگیری از شتاب زدگی، اما باید برای این مقابله، خود را بیشتر از پیش آماده کنند** (درباره خویشتکاری های نیروهای درون مرز، بنا به دلائل شناخته شده، در اینجا ما به این اندک بسنده می کنیم).

اما نیروهای میدانی برون مرز؛

اینبار وظیفه بزرگی بر دوش شماست! با همفکران و همزمان خود برای شرایط جنگی پیش روی، آماده شوید:

۱. متناسب با شدت سرکوب رژیم در درون کشور، نیروهای برون مرزی میباید هر بنگاه اقتصادی رژیم چه کوچک و چه بزرگ، هر بندری که پذیرای کشتی های تجاری رژیم است، و ... آنجا را پهنه مبارزه کرده و آنرا به میدان نبرد تبدیل سازند. به ازای جان هر مبارزی که رژیم از نیروی انقلاب در ایران می گیرد، پاسخ درست و مناسب، ضربه ای جدی به منافع اقتصادی رژیم در بیرون از مرزها است. هر کارخانه ای که ابزار و یا کالا - بجز دارو- در اختیار رژیم می گذارد باید شناسایی و با برپایی اعتراضات در برابر آنها، افشا و رسوا شوند. هر موسسه پولشویی رژیم در بیرون از مرزها نه تنها باید افشا شود، بلکه دیگر نباید قادر به ادامه فعالیت اقتصادی باشد.
۲. نیروهای سیاسی و فعالان اقتصادی رژیم نباید بتوانند آزادانه رفت و آمد کنند. خرج تامین امنیت آنها باید برای کشورهای اروپایی بقدری افزایش یابد که آنها ناچار گردند، به جمهوری کودک کش هرچه بیشتر نهیب بزنند. این امر تضاد میان رژیم و این دولتها را افزایش خواهد داد، تا جاییکه این دولتها به شرط حضور و تبلیغات گسترده هواداران سامانه پادشاهی در میدان مبارزه، به این صرافت بیافتند تا سپاه را در فهرست سازمانهای تروریستی قرار دهند. خوب است که برای دستگرمی جلوی سفارتخانه ها و کنسولگریهای رژیم شعار سر می دهیم، اما این ساختمانها باید متحمل هزینه های گزاف برای رژیم نیز بشوند. کارمندان این سفارتخانه ها باید بفهمند که شرایط کاریشان با گذشته فرق کرده و کار به جایی بکشد که "سیاستمداری" از سوی رژیم خواهان خدمت در کشورهای خارجی نباشد.
۳. نیروهای پادشاهی خواه باید توجه بکنند؛ در طول گردهمایی های اعتراضی هر شعاری که فکر می کنند مناسب است را سر دهند، اما از درخواست قرار دادن سپاه در فهرست تروریستی، بازگویی ماهیت جنبش ملی ایرانیان و تأکید بر رهبری شاهزاده در این انقلاب ملی، نباید دمی پا پس بکشند و همیشه و در همه جا آنرا در کنار دیگر شعارها مطرح سازند. هواداران سامانه پادشاهی در هر کشوری که زندگی می کنند باید با فعالیتی سازمانیافته، با نمایندگان مجلس آن کشورها ارتباط برقرار کرده و تروریست بودن "سپاه"، ماهیت ملی جنبش ایرانیان و رهبری شاهزاده در این پهنه را، به آنان یادآور شده و بخواهند که "سپاه" را بعنوان یک سازمان تروریستی که پشتیبانی دولت ایران را نیز برای انجام فعالیتهای تروریستی درون و برون مرزی در اختیار دارد، به فهرست سازمانهای تروریستی افزوده و همه روابط سیاسی و اقتصادی و ... با رژیم را بصورت فعال لغو کنند.

۴. **باید رهنمودهای سیاسی و مبارزاتی شاهزاده را با جدیت و مبارزه ای پیگیر، به سران این کشورها دیکته کنیم.** باید با برپایی تظاهرات گسترده در برابر نهادهای تصمیم گیرنده، قانونگذار و اجرایی این کشورها و تسلیم دادخواست کتبی خود به آن نهادها، به آنها رهبری شاهزاده رضا پهلوی به عنوان تنها آلترناتیو واقعا موجود رژیم کودک کش اسلامی گوشزد نماییم. با شرکت در برنامه های رادیویی، تلویزیونی، مطبوعاتی (هر چقدر هم بُرد این رسانه ها کم و یا زیاد باشند)، جنایتهای رژیم را برای مردم آن کشورها افشا و از شاهزاده بعنوان رهبر واقعی انقلاب ملی ایرانیان نام برده و از ایشان پشتیبانی کنیم.

۵. **ضمن پشتیبانی مالی و فرستادن دارو و دیگر نیازهای جنبش به درون کشور و رساندن این کمکها به مبارزان راستین میدانی،** فعالیتهای رژیم در بیرون از کشور را به صفر رسانیده و آنها را زمینگیر کنیم. اینگونه است که

عملا می توانیم به مبارزان درون کشور یاری رسانده و چرخ دستگاه سرکوب رژیم را گُند و رهبری نیروهای انقلابی، آزادیخواه و پیشرو سامانه پادشاهی را هرچه بیشتر فراهم سازیم.

پادشاهی خواهان مبارز، فرزندان دلاور مام میهن؛ به این نکته پایانی خوب بیانیدشیم:
هواداران سامانه شاهنشاهی در هر کجا که به کوشندگی سیاسی و مبارزاتی می پردازند باید توجه داشته باشند؛ بخاطر موقعیت بی بدیل شاهزاده و رهبری انکارناپذیر ایشان بر انقلاب ملی ایرانیان؛ رقیبان سیاسی، بدخواهان و دشمنان انقلاب ملی تلاش دارند تا **کوچکترین حرکت منفی از جانب ما را، بزرگنمایی کرده و آنرا به حساب شاهزاده بنویسند** و بدینطریق به خیال خود، می کوشند تا چرخهای انقلاب رو به رشد ما را از حرکت باز بایستانند. هواداران انقلاب ملی باید با احترام به اصول آزادی و ضمن بالا بردن آستانه تحمل در شنیدن دیدگاه های مخالفان؛ **از هرگونه درگیری با دیگر نیروهای سیاسی و رقیب، جداً پرهیزند.** راه ما راه شهریار ایران، و راه ایشان؛ راه انقلاب ملی ایرانیان برای سرنگونی این جمهوری ایران ستیز اسلامی است. پس آماج (هدف) ما مشخص است؛ بکوشیم تا با **طرد عناصر نفوذی**، آنان که با رخت پادشاهی خواهی وارد شده ولی تلاش می ورزند این انقلاب ملی و ضد رژیم اسلامی را به بیراهه بکشانند، از راه اصلی که همانا پیروی از فرمانها و رهنمودهای شه زاده پاریسی است، منحرف نشویم. در برابر ادعاها، دروغ پراکنی ها و دوبهم زنی های مخالفان شهریار میهن، از بروز دادن واکنش های احساسی پرهیزیم. آگاه باشیم؛ فریادهای گوشخراش آنان علیه ما از روی ضعف و ناتوانی آنها است، به جای وقت صرف کردن برای پاسخ به کسانی که نمی خواهند چیزی بشنوند و یا ببینند، باید وقت گرانبها را صرف شدت بخشیدن بر پیکار بی امان علیه رژیم و هماهنگ کردن صفوف مبارزانی که خواهان سرنگونی این جمهوری پلید هستند، بنماییم. این است راز قدرت و توانمندی ما!

به یاد داشته باشیم:
شرایط ویژه، فعالیتهای ویژه ای می طلبد؛ دوران محکوم کردنها، درخواست دادنها، افشاگری ها به سر آمده است. رژیم می کوشد تا با تحمیل جنگ به مردم ایران ماندگاری خود را ادامه دهد، ولی جنگ وضعیت زندگی ملت ما را از حالت بدترین به سوی حالت جهنمی سوق خواهد داد؛ **پس باید شکل مبارزه را ارتقاء داده و متناسب با شرایط تازه، واکنش های درخور نشان داده شود.** این است خویشکاری پیش روی تک تک انجمن ها و سازمانهای پادشاهی خواه و میهن پرست!

چرا علی خامنه ای، ضحاک زمان؛ بر طبل جنگ می کوبد؟!

پس از پاسخ ارتش اسرائیل به حمله غیرقانونی و موشکی پرانی های سپاه پاسداران به خاک اسرائیل، به تاریخ ۵ آبان ۲۵۸۳ شاهنشاهی؛ اینک علی خامنه ای در آستانه چهل و پنجمین سالگرد گروگان گیری در سفارت آمریکا، در یک سخنرانی عمومی به تاریخ ۱۲ آبان ۲۵۸۳، صحبت از "پاسخ دندان شکن" و "قطعی" نیروهای نظامی به کشور اسرائیل کرده تا بدین طریق یکبار دیگر کشور ما را در آستانه جنگ تحمیلی دیگری قرار دهد. در همین رابطه او می گوید: "همه اقدامات ضروری چه از لحاظ نظامی، چه از لحاظ تسلیحات، چه از لحاظ کارهای سیاسی در حال انجام است". و این در حالیست که در این راستا؛ معاون هماهنگ کننده "سازمان بسیج"، حسین معروفی گفت: "مردم باید با استحکام و همراه سازی"، مأموریتها را "همراهی کنند". در همین حال آمریکا با پیش فرض حمله گسترده احتمالی جمهوری اسلامی به اسرائیل و پاسبانی از منافع آمریکا و همبازنش در منطقه، کشور های امیرنشین خلیج فارس را با انواع و اقسام تسلیحات مدرن نظامی، اما با قابلیت ویران کنندگی جهنمی، به انبار بزرگ سلاح تبدیل کرده است.

چرا جمهوری اسلامی و در رأس آن خامنه ای ضحاک، بر طبل جنگ کوبیده و با وجود تحقیر سپاه پاسدارانش در حمله تدافعی ارتش اسرائیل در پگاه روز پنجم آبان و نابودی بخشی از توان بازدارندگی اش، سخن از "پاسخ دندان شکن" و "قطعی" می راند؟!

۱. جمهوری اسلامی از بدو پیدایش در ایران، همواره یا در حال جنگ بوده و یا با در وضعیت جنگی نگاه داشتن کشور، از پاسخ به نیازهای بنیادی ملت ایران به بهانه های گوناگون و صد البته "اضطراری بودن وضعیت کشور"، سر باز زده است. سرمایه گذاری برای به وجود آوردن نیروهای نیابتی، هزینه های هنگفت تبلیغاتی برای بزرگنمایی "اقتدار" این جمهوری ضدمردمی، بریز و بپاش های بودجه نظامی کشور تحت عنوان "خودکفایی" و ... از یک سو، و از سویی دیگر حیف و میل خزانه کشور، دزدی، اختلاس و ... کار را به جایی رسانده است که کشکول "نظام" از بهانه تهی گشته و دیگر توان آفریدن بهانه برای به انحراف کشاندن خواسته های اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، کارآفرینی و ... و بحق مردم رنجدیده را ندارد. زین روی خامنه ای با براه انداختن جنگی تازه و یا با در وضعیت جنگی نگاه داشتن کشور، می کوشد اندیشه همگانی جامعه را از تأمین نیازهای ضروری مردم به سمت "استحکام و همراه سازی" مردم با شرایط جنگی تازه، سوق دهد.

۲. **"اعلام جنگ"، خود آغاز جنگ است.** رژیم در طی ۴۵ سال گذشته با تهدید موجودیت کشوری دیگر که از منظر حقوقی عضو سازمان ملل متحد و یکی از هموندان جامعه جهانی است، و برداشتن گامهای عملی برای تحقق بخشیدن به این تهدید از طریق آفرینش نیروهای نیابتی و تسلیح آنان، عملاً برای طرف مقابل چاره ای جز دفاع از خود، نگذاشته است.

به باور ما؛ این "جنگ" از مدتها پیش توسط جمهوری اسلامی و با کوشش نیروهای نیابتی اش برای کسب قدرت سیاسی در یمن، عملاً آغاز شده بود. وضعیت یک کشور و دو دولت در یمن کنونی، زندگی مردم یمن را، بیش از یک دهه است که دستخوش ناامنی اقتصادی، اجتماعی و ... کرده است. جنگ در غزه و لبنان، اوضاع مردم این کشورها را پاک بهم ریخته و سوریه هنوز از جنگهای داخلی اش کمر راست نکرده است. مردم عراق هنوز تاوان سیاستهای "ضد آمریکایی" رژیم حاکم بر ایران را می پردازند. مردم ایران به همراه مردم این کشورها دیر زمانیست که جانشان از سیاستهای جمهوری اسلامی به لبشان رسیده و هیچ راه درمانی برای اوضاعی که رژیم برای مردم این کشورها آفریده وجود ندارد! زین روی؛ از نگاه جنگ افروزان حاکم بر ایران، جنگی تازه با خسارت های سنگین بر جان و دارایی های مردم، می تواند برای مدتی توجه اندیشه همگانی را از این جمهوری پلید، به "دشمن" خارجی سوق دهد. مگر تاکنون سیاستهای جمهوری اسلامی غیر از "از این ستون به آن ستون فرجی هست" بوده است؟!

۳. واقعیت این است که خامنه ای ضحاک، چون هر دیکتاتور دیگری در این مقطع، در حلقه مشاوران ابله، نادان تر از آنی هستند که متوجه اوضاع کنونی باشند و خود، فریب دروغها و بزرگنمایی هایی که از "اقتدار" خود ساخته اند را، می خورند! در کنار واقعیت فوق؛ آیا چاره دیگری برایشان مانده است؟! پس از آن همه جنگ افروزی و خونریزی ها که در کشورهای دیگر علیه اسرائیل براه انداخته اند، نه تنها به هیچ "پیروزی" ای دست نیافتند، اینک "دشمن"، تا پشت در آنها نیز آمده است. یا باید نیروهای نیابتی را منحل و در ادامه؛ همه سران رژیم از قدرت کناره گیری و تسلیم شوند، و یا باید دسته جمعی با رفتن به جنگ، به بندبازی سیاسی تازه ای که منافع ملت ایران صد در صد در آن غایب است، روی آورند.

رژیم می کوشد تا با وادار کردن مردم ایران برای شرکت در جنگی دیگر، که جنگ ملت ایران نیست، برای خود زمان بخرد. جان، امنیت، دارایی و ... مردم ما برای این رژیم ایران ستیز، پیشیزی ارزش ندارد. رژیم با گروگانگیری ملت ایران، و برای حفظ وضع موجود با برقراری دستگاهی خودکامه و خونآشام، پا به هرکجا که می

گذارد، جز جنگ، خونریزی و تباهی ارمغان دیگری به همراه نمی آورد. سوریه، غزه، لبنان، یمن و ... در همه جا رد پای ترور، قتل و جنایتهای رژیم آشکار است. اینک برای حفظ سلطه اش راهی برای آنها جز تحمیل یک جنگ تمام عیار که حاصلش می تواند به باد دادن میهن ما؛ ایران، و خانه خرابی دهها میلیون و آوارگی هرچه بیشتر ایرانیان گردد، دستاورد دیگری نخواهد داشت. زین روی؛ بر همه ایرانیان آزاده و فرهیخته است تا با برافراشتن پرچم مخالفت با جنگ طلبی رژیم، سیاستهای به غایت واپسگرایانه و جنگ طلبانه آنان را افشا، تا در نزد اندیشه همگانی جهانی رسوا و خوار گردند. بر توده های ستمدیده کشور ما است، به هر طریقی که شایسته می دانند از شرکت در جنگ خودداری نمایند. در گردهمایی های جنگ طلبانه رژیم شرکت نجسته، از اعطای کمکهای جنسی و نقدی در راستای بهره برداری برای جنگ، بپرهیزند و به جای پشتیبانی از عربده های جنگ طلبانه خودکامگان حاکم؛ به مبارزات صنفی و صلح آمیز خود شدت بیشتری بخشیده و بکوشند تا بر سطح مبارزات مدنی و منفی خود بیافزایند. برای نمونه؛ از فرستادن فرزندان خود به سربازی جلوگیری و از پرداخت مالیات، قبض های برق، گاز و ... خودداری کنند. خواهان آزادی زندانیان سیاسی شده و بیزاری خود را از مجازات اعدام رسانه ای کنند. در فعالیتهای مدنی خود، با ارجگذاری از همبستگی مبارزاتی یکدیگر، از پیکار کارگران، پرستاران، بازنشستگان و دیگر اقشار هازمان پشتیبانی نمایند. دیر زمانی است که دژخیم ایران ستیز دریافته که هیچ پایگاهی در میان ملت ایران ندارد؛ اینک باید بفهمد که هنگام برچیدن جُل و پلاسش رسیده است!

"مخالفت با جنگ" یا کمک به بقای رژیم ایران ستیز؟!

رژیم بنیادگرای حاکم بر ایران، از هر سو زیر ضرب قرار گرفته و برای ماندگاری دست به هر کاری که می زند، بیشتر در منجلاب فرو می رود. نیروهای انقلاب و میهن پرست، باید با حفظ تمرکز لازم، هرچه بیشتر به آمادگی و آرایش مبارزاتی خود پرداخته و با افشاگری و رسواسازی سیاستهای نیرنگ و ریای رژیم و کارگزارانش، اجازه ندهند تا رژیم با مظلوم نمایی و تبلیغات دروغینش؛ از یکسو به تمرکز زدایی از مبارزان میهن پرست بپردازد و از سوی دیگر بر اندیشه های آن بخش ۹۸ درصدی هازمان، اثرات مخرب برجای گذارد. این وظیفه ما و همه آزادیخواهان ایرانگرا هست که با کوشندگی های سیاسی و آگاه گرانه، دستان رژیم و هم پیمانانش را برای ملت ایران رو کرده و نگر توده های مردم را بسوی انقلابی نوین، انقلابی ملی و رهایی بخش به رهبری شهریار میهن، جلب کنیم.

در این جنایت از پیش برنامه ریزی شده؛ بی انصافی خواهد بود اگر بخواهیم نقش جمهوری اسلامی و جنگ ایدئولوژیک اش با غرب و اسرائیل را در این معرکه، نادیده بگیریم. یورش در آن ابعاد به درون خاک اسرائیل، صرفاً یک حمله موشکی و یا پهبادی نبود؛ اعلام جنگ همه جانبه و گسترده ایی بود که سران رژیم مستقر در ایران و رهبران گروه تروریستی حماس و حزب الله لبنان، آگاهانه و با برنامه قبلی، مبادرت به انجام آن کردند. آنها می دانستند که اسرائیل بیکار نخواهد نشست و برای تأمین امنیت مردم و سرزمینش، دست به حمله متقابل خواهد زد، و آنها می دانستند که در این راستا بسیار بی گناهیانی کشته خواهند شد، و صدها برابر زخمی و مردمی که زندگی اشان تا پایان با درد و رنج سپری خواهد گشت! آنانکه در مخالفت با این "جنگ"، همه کاسه کوزه ها را بر سر اسرائیل می شکند، پیش از هر چیز باید به این پرسش پاسخ دهند: که چرا جمهوری اسلامی و هم پیمانان جانی اش در منطقه، به چنین جنایت زشت و خونباری دست زدند؟ اندکی پس از آغاز جنگ و به راه افتادن موج تظاهرات "ضد جنگ" در برخی از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی، طرفداران و توجیه کنندگان یورش وحشیانه گروهک حماس به اسرائیل، کوشیدند تا این حمله وحشیانه را جنگ فلسطین و اسرائیل جا زده تا بتوانند برای این عمل شنیع، توجیه تئوریک "ملی" دست و پا کنند. این عمل مدافعان و دوستداران "خلق ضد امپریالیست"، خلط مبحث و نتیجتاً خاک پاچیدن در چشم مردم است. چرا؟

۱. حماس پس از کسب قدرت سیاسی در کرانه غزه، راهش را از راه کرانه غربی و فلسطینیان جدا و با نزدیکی هرچه بیشتر به رژیم حاکم بر ایران، عامل مستقیم سیاستهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی شد. جنگ آنان با اسرائیل نه بر پایه منافع ملی فلسطینیان، که بر پایه "تبرّد حق علیه باطل" اسلام سیاسی، تغییر ماهیت داد.

۲. پس از کسب قدرت سیاسی از سوی حماس در این منطقه، به مدت ۱۵ سال، حماس مردم غزه را از برگزاری انتخابات محروم و هیچ گونه انتخاباتی در این کرانه صورت نگرفت تا مردم این نواحی به بیان دیدگاهها و اعمال حق تعیین سرنوشت خود بپردازند. حماس با سلاح پول و اعمال خشونت حکم رانده و هیچ حق دموکراتیکی برای مردم غزه قائل نبود. چرا؟ چون باورمند به حکومت "الله" و قانون "شرع اسلامی" است. و در حکومت "الله" و قانون از پیش تعیین شده "شرع اسلام"، هیچ جایی برای دموکراسی و اهمیت دادن به نظر مردم وجود ندارد.

۳. در همه فیلم هایی که حماس از یورش خود به خاک اسرائیل و خلق "شاهکارش"، در فضای مجازی پخش کرد و فیلم هایی که دیگران در اینباره در دسترس رسانه ها قرار دادند؛ در هیچ کجا نمی بینیم که "سربازان جبهه حق علیه باطل"، شعاری مبنی بر "زنده باد فلسطین" و یا "فلسطین پیروز است، اسرائیل نابود است" و ... سر بدهند تا نشانه آن باشد که این مزدوران برای "منافع خلق فلسطین" دست به چنین جنایاتی می زنند! اما بیشتر شاهد عریده های گوشخراش و شعارهای "الله اکبر" آنها که اتفاقاً برپایه دیدگاه های ایدئولوژیک آنان بود، هستیم.

می بینیم که جنگ حماس علیه اسرائیل جنگی است ایدئولوژیک و در این جنگ؛ آنچه که برای آنان اهمیت ندارد جان، مال، امنیت، آسایش، رفاه، آموزش، پرورش، بهداشت و ... مردم است. در دیدگاه آنان "هدف وسیله را توجیه" کرده و اگر میلیونها تن باید در این راه کشته شوند، پس کشته بشوند، تا ایدئولوژی آنان (در اینجا: اسلام سیاسی)، بر "باطل" پیروز شود!! درست در چنین گیروداری است که "دوستان" "ضد امپریالیست" ما وارد میدان شده و با پیش کشیدن جُستار مخالفت با "جنگ"، به توجیه اعمال زشت و جنایتبار گروه "تروریستی" حماس علیه تنها دموکراسی جاری و مدرن منطقه می شوند. آری؛ به باور ما، کسانی که آگاهانه به مقابله با دموکراسی برخاسته و همزمان چهره پوش (نقاب) مخالفت با رژیم بر رخ می کشند، در عمل با اتخاذ چنین مواضع ای، در واقع در کنار رژیم قرار گرفته و همسنگر آنان می شوند. این جریانات پیش از آنکه نیروهای میهن پرست و ایرانگرا را مورد شتمانت و سرزنش

های کودخانه خود قرار دهند، باید نخست نگاهی به دور و بر خود بیافکنند و ببینند در خیابانهای برخی از کشورهای اروپایی با چه مرتجعینی، علیه این "جنگ" هم صدا و همراه شده، و با اینکار از منظر تبلیغاتی منافع کدام حکومت واپسگرایی را برآورده می سازند؟! آنها با لاپوشانی این واقعیت که چه کسی آغازگر این "جنگ" بوده؛ عملاً با سازماندهی و شرکت در گردهمایی های اعتراضی به اصطلاح "ضدجنگ" در برخی از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی، عملاً کوشیدند تا رژیم حاکم بر ایران را از زیر ضرب جنایت وحشیانه اش در کرانه غزه برهانند. بیهوده نیست که در خیابانها شاهد "صف متحد چپ" های دو آتشه در کنار "برادران" مرتجع اسلامی اشان هستیم! ما این "جنگ" را محکوم می کنیم، زیرا بر این باوریم؛ این جنگ ادامه همان سیاست تروریستی، باج گیرانه، ایجاد رعب و خفقان، ... و برای دست بالا نگاه داشتن رژیم بر سراسر منطقه خاور میانه است. ما این "جنگ" را محکوم می کنیم، زیرا بر این باوریم این جنگ از سوی رژیم مستقر در تهران علیه ملت های منطقه، اسرائیل، ایران، لبنان، فلسطین و ... برنامه ریزی، پشتیبانی مالی، ... و صد البته زیر "لواء اسلام"، سازماندهی شده است. اگر این "دوستان" ما مخالف جنگند، پس چرا همان هنگامی که جمهوری اسلامی با فرستادن وحوش حماس به اسرائیل، اخگر جنگ را زد، به خیابانها نیامده و اعتراض نکردند؟! چرا هنگامی که "برادران مسلمانان" از خوشحالی در خیابانهای اروپا شیرینی پخش می کردند، به نشان پشتیبانی از خانواده های اسرائیلی ای که بر اثر این یورش داغدار شده بودند، در جلوی سفارتخانه های این کشور گردهمایی های حمایتی، آنچنان که ایرانیان راستین برگزار کردند؛ شرکت نکرده و یا به پشتیبانی برخاستند؟! چرا با "تظاهرات"، به حماس برای تبادل گروگانها فشار نمی آوردند؟ و اگر برآستی مخالف جنگ هستند؛ پس چرا در مخالفت با جنگ روسیه علیه اوکراین، هر هفته به خیابانها نمی آمدند، آنچنان که پادشاهی خواهان، این آزادیخواهان راستین به پشتیبانی از مردم اوکراین برخاسته و در تظاهراتهای آنان علیه جنگ روسیه، شرکت جستند؟! بر همگان روشن است که شهریار ایران، شاهزاده رضا پهلوی، بارها و به صراحت هرچه تمامتر؛ چه از همان آغاز جنگ عراق علیه ملت ایران، و چه در طول زمان هر جا که مقتضی بود، اعلام فرمودند که با جنگ مخالف و هرگونه تجاوز نیروهای بیگانه به آب، خاک و منافع ایرانیان را محکوم می کنند. دقیقاً در همین راستا هست که جنگ طلبی های رژیم برای بقا و ... فراموش نمی شود و هر کجا و هر زمان که لازم شد، از سوی شاهزاده و نیروهای پادشاهی خواه آزاداندیش، جنگ طلبی رژیم افشا و زشت شماری شد، از آن میان یورش نظامی رژیم به ملت اسرائیل در روز یکشنبه ۹ مهر ۲۵۸۳، که توسط یکی از بازوهای نظامی اش در منطقه، یعنی حماس، و صد البته زیر پوشش ظاهری و بی مسمای دفاع از "فلسطین" صورت گرفت، رسوا و محکوم کردند. رژیم بنیادگرای حاکم بر ایران، از هر سو زیر ضرب قرار گرفته و برای ماندگاری دست به هر کاری که می زند، بیشتر در منجلاب فرو می رود. نیروهای انقلاب و میهن پرست، باید با حفظ تمرکز لازم، هرچه بیشتر به آمادگی و آرایش مبارزاتی خود پرداخته و با افشاگری و رسواسازی سیاستهای نیرنگ و ریای رژیم و کارگزارانش، اجازه ندهند تا رژیم با مظلوم نمایی و تبلیغات دروغینش؛ از یکسو به تمرکز زدایی از مبارزان میهن پرست بپردازد و از سویی دیگر بر اندیشه های آن بخش ۹۸ درصدی هازمان، اثرات مخرب برجای گذارد. این وظیفه ما و همه آزادیخواهان ایرانگرا هست که با کوشندگی های سیاسی و آگاه گرانه، دستان رژیم و هم پیمانانش را برای ملت ایران رو کرده و نگر توده های مردم را بسوی انقلابی نوین، انقلابی ملی و رهایی بخش به رهبری شهریار میهن، جلب کنیم. و چنین باد!

جنگ و تهدیدهای فزاینده علیه مردم ایران

با توجه به وضعیت بحرانی و پیچیده‌ای که تا به اینجا به آنها اشاره شد، نیروهای مبارز و سرنگونی خواه ما باید توجه داشته باشند؛ در شرایط کنونی که مردم میهن ما با خطر قحطی و بحرانهای انسانی مواجه هستند، وحدت و همبستگی میان تمامی گروههای اپوزیسیون ملی گرا و مردم بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد. هدف مشترک باید نجات ایران از بحرانهای فعلی و تضمین آینده‌ای با ثبات و رفاه برای همه ایرانیان باشد. از هرگونه تفرقه و درگیری داخلی که می‌تواند توان نیروهای مبارز را تحلیل ببرد، باید جداً پرهیز شود.

مهاجرت گسترده مردم پایتخت و شهرهای بزرگ ایران؛ در یک قلم مهاجرت بیش از شش میلیون نفر از تهران به مازندران، همراه با آشفته‌گی‌های ناشی از شرایط جنگی و بی‌برنامگی‌های دستگاه دولتی، قطعاً می‌تواند خطر کمبود در عرصه‌های گوناگون زندگی روزانه را بر مردم ما افزایش دهد. این وضعیت پیچیده، به دلایل مختلفی، فشار زیادی بر زنجیره تأمین خوراک، سرپناه امن، بهداشت و ... وارد کرده و دسترسی به آنها را بسیار سخت می‌کند. در پرتو چنین واقعیتی بر آن شدیم تا نگاهی فشرده، اما ژرف به برخی تهدیدها که وضعیت جنگی علیه مردمان ایجاد می‌کند، داشته باشیم و این پرسش در برابر ما قرار می‌گیرد که؛ با احتمال طولانی شدن این جنگ و پیامدهای فاجعه بار و بسیار گسترده آن، به راستی چه بر سر ملت ما خواهد آمد؟

شمال ایران، اگرچه دارای منابع طبیعی و کشاورزی نسبتاً ثروتمندی است، اما گنجایش محدودی برای پذیرش ناگهانی و طولانی مدت میلیون‌ها نفر از نظر زیرساختها، سرپناه، آب، برق و به ویژه تأمین خوراک دارد. افزایش ناگهانی جمعیت در این مناطق می‌تواند منجر به کمبود فوری مواد خوراکی، افزایش شدید قیمت‌ها و فشار بر سیستم توزیع محلی شود. این جابجایی می‌تواند تعادل عرضه و تقاضا را به هم زده و باعث احتکار و بازار سیاه شود. چنین آشفته‌گی‌ای منحصراً به شمال ایران نبوده و می‌تواند با طولانی شدن جنگ، در جای جای ایران علیه مردم شکل بگیرد. در شرایط جنگی، قطعاً اولویتهای دستگاه جنگ افروز جمهوری غارتگر اسلامی به سمت مسائل نظامی و دفاعی سوق پیدا کرده و رمقی برای برنامه ریزی و مدیریت مؤثر توزیع غذا و سایر نیازهای اساسی شهروندان، برای آنها نمی‌گذارد. از یکسو ضعف در هماهنگی بین نهادهای مختلف، فساد، دزدی، رشوه خواری و ناتوانی در پیش‌بینی و واکنش به نیازهای جمعیت جابجا شده، می‌تواند وضعیت را برای ملت ما وخیم تر از آنی که هست بکند. از سوی دیگر درگیری‌ها و اختلالات نظامی ممکن است مسیرهای حمل و نقل و لجستیک را مختل کرده، رساندن مواد غذایی از مناطق تولید به مناطق مصرف را دشوارتر از آنچه که اینک هست، سازد.

شرایط جنگی می‌تواند مسیرهای دریایی و هوایی واردات را ناامن کرده و یا به دلیل تحریم‌ها و مشکلات مالی، امکان خرید و واردات را با چالش مواجه سازد. شرایط جنگی می‌تواند کاهش واردات و یا نابودی واردات را به همراه بیاورد که این خود شکاف بزرگی در تأمین نیازهای غذایی ایجاد کند.

در کنار آن؛ شرایط جنگی معمولاً با تورم شدید و کاهش ارزش پول ملی همراه است. تا همین جا مردم ما متحمل خُسرنه‌های شدیدی از این بابت شده اند. کاهش بیشتر ارزش پول ملی باعث می‌شود قیمت مواد غذایی به شدت افزایش یابد و قدرت خرید مردم، به خصوص طبقات کم‌درآمد، کاهش یابد و دسترسی آن‌ها به غذای کافی کمتر شود. میدانیم و تجربه جنگ عراق علیه ایران نشان داده است که ترس و وحشت ناشی از جنگ و شایعات کمبود، می‌توانند منجر به احتکار گسترده توسط افراد سودجو و فروشگاه‌ها شود که خود، به خودی خود باعث کمبود مصنوعی و افزایش قیمت‌ها می‌شود.

تجربه تاریخی ایران، از جمله قحطی‌های زمان جنگ جهانی اول و دوم، نشان می‌دهد که عوامل متعددی از جمله خشکسالی، اشغال، احتکار، و اختلال در سیستم توزیع، می‌توانند منجر به فجایع انسانی شوند. از این منظر؛ برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که تا هم‌اکنون نیز مردم در تهران و شهرهای بزرگ با قفسه‌های خالی فروشگاهها و صف‌های طولانی برای نان و یا سوخت روبرو بوده اند. با توجه به حجم بالای مهاجرت از تهران و شهرهای بزرگ، آشفته‌گی‌ها و بی‌برنامگی‌های دستگاههای دولتی در شرایط جنگی، و فشار بر منابع و سیستم توزیع؛ خطر قحطی یا حداقل کمبود شدید و گسترده مواد غذایی و افزایش چشمگیر قیمت‌ها که به فقر غذایی منجر می‌شود، مردم ایران را تهدید می‌کند. مدیریت این بحران نیاز به برنامه‌ریزی فوری، هماهنگی مؤثر، تأمین امنیت مسیرهای حمل و نقل، و توزیع عادلانه منابع دارد که در شرایط جنگی و با ناتوانی‌هایی که از دستگاه فاسد و غارتگر این جمهوری ایران ستیز سراغ داریم، بسیار دشوار و بعید به نظر می‌رسد. با توجه به وضعیت بحرانی و پیچیده‌ای که تا به اینجا به آنها اشاره شد، نیروهای مبارز و سرنگونی خواه ما باید توجه داشته باشند؛ در شرایط کنونی که مردم میهن ما با خطر قحطی و بحرانهای انسانی مواجه هستند، وحدت و همبستگی میان تمامی گروههای اپوزیسیون ملی گرا و مردم بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد. هدف مشترک باید نجات ایران از بحرانهای فعلی و تضمین آینده‌ای با ثبات و رفاه

برای همه ایرانیان باشد. از هرگونه تفرقه و درگیری داخلی که می‌تواند توان نیروهای مبارز را تحلیل ببرد، باید جداً پرهیز شود. تجربه رویدادهایی چون زلزله، جنگ، سیل و ... نشان داده اند که در بحبوحه یک بحران انسانی احتمالی، تمرکز بر امدادسانی فوری به مردم آسیب دیده و سازماندهی کمکهای مردمی می‌تواند بسیار مؤثر باشند. این کار نه تنها به کاهش رنج مردم کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به تقویت پایگاه اجتماعی نیروهای مبارز و نشان دادن قابلیت‌های مدیریتی آنها منجر شود. ایجاد شبکه‌های کمک رسانی مستقل و مردمی می‌تواند اعتماد عمومی را جلب کرده و با اتکا به نفس حاصله، آنها را در مبارزه با جمهوری ننگین اسلامی، منسجم تر می‌سازد. افزون بر آنچه که تاکنون نوشته شد؛ با در نظر گرفتن وضعیت آشفته برنامه ریزی در دستگاه فاسد حاکم، نیروهای مبارز باید برنامه‌ای مدون و واقع بینانه برای دوران گذار داشته باشند. این برنامه باید شامل جزئیات مشخصی برای مدیریت بحران‌های اقتصادی، تأمین امنیت غذایی، بازسازی زیرساخت‌ها و حفظ نظم عمومی باشد. نشان دادن چنین آمادگی و چشم‌اندازی، می‌تواند امید و اعتماد را در میان مردم و پشتیبانان افزایش دهد. در همین راستا هست که شاهزاده رضا پهلوی، رهبر انقلابی ملی-دموکراتیک ملت ایران بدرستی می‌فرمایند: "نگران فردای پس از سقوط جمهوری اسلامی نباشید. ایران دچار جنگ داخلی و بی‌ثباتی نخواهد شد. ما برای آینده ایران و شکوفایی‌اش برنامه داریم. ما برای صد روز نخست پس از سقوط دوران گذار و استقرار یک حکومت ملی و دموکراتیک برای ملت ایران و به دست ملت ایران آماده‌ایم". از سوی دیگر؛ در شرایط جنگی و بحرانی، اطلاع رسانی شفاف و مبارزه با اخبار نادرست و پروپاگاندا اهمیت بسزایی دارد. نیروهای مبارز باید با ارائه اطلاعات دقیق و بروز از وضعیت، از ایجاد وحشت بیمورد جلوگیری کرده و در عین حالی که مسئولین را در قبال کمبودها و نارساییها پاسخگو نگه می‌دارند، باید بتوانند اخبار و گزارشات محله‌هایی که پیش از بمبارانها باید تخلیه شوند، را به آگاهی مردم آن مناطق برسانند. نیروهای مبارز و پادشاهی خواه ما باید بدانند که با وجود تمام سختی‌ها، چالش‌ها و خطراتی که مردم میهن ما را تهدید می‌کنند، حفظ روحیه و امید در میان مردم و نیروهای مبارز بسیار مهم است. در هر گام و هر مرحله از این مبارزه سخت و نفس گیر با دشمن جنگ افروز و غارتگر، با تأکید بر پتانسیل‌های موجود در هازمان (جامعه) ایران و توانایی مردم برای عبور از بحرانها، باید بتوانیم انرژی لازم برای ادامه و استمرار مبارزه را تأمین کنیم. و

چنین باد!

جنگ، ضربه پذیری رژیم و سکوت مردم

پس از حمله های سهمگین نیروی هوایی اسرائیل به میهنمان، چرا مردم برای سرنگونی رژیم به خیابانها نیامدند؟! پس از یورشهای برق آسای نیروی هوایی اسرائیل به سرزمین ما، آنگونه که بسیاری می پنداشتند مردم به خیابانها نیامده و یا دست کم مبارزات روزانه خود در چارچوب مبارزات صنفی، اجتماعی و سیاسی را نه تنها شدت نبخشیده، بلکه اساساً به نظاره گر اوضاع تبدیل شدند! چرا؟ در شرایط کنونی ایران، با وجود نارضایتی گسترده مردم از رژیم حاکم، تمایل قابل توجهی برای شرکت در مبارزه جهت سرنگونی مشاهده نشد. می کوشیم تا این وضعیت پیچیده را از زوایای مختلفی باز کنیم، اما همین جا متذکر می شویم که دلایلی که آورده می شوند، همه این مجموعه نیست و ما در اینجا تنها به برخی از آنها می پردازیم.

یکی از دلایل اصلی عدم تمایل کنونی مردم به مشارکت فعال در مبارزه، شوک و نوعی خستگی روانی است که از تکرار تجربه های مشابه در چهار دهه گذشته سرچشمه می گیرد. در ۴۶ سال گذشته بارها موقعیتهای درگیری و تنش با قدرتهای جهانی مانند اسرائیل و آمریکا پیش آمده بود. اما هر بار، این بحرانها به نحوی مدیریت شده و از درگیری تمام عیار پیشگیری شده است. این روند باعث شده که نوعی پیش بینی پذیری کاذب در ذهن مردم شکل بگیرد؛ آنها گمان می کنند که "این بار هم مانند دفعات قبل خواهد بود" و در نهایت از وقوع فاجعه جلوگیری خواهد شد. این باور، حس اضطراب برای اقدام را کاهش می دهد و به جای آمادگی برای مبارزه، به انتظار برای فروکش کردن بحران منجر می شود. افزون بر این، تجربه مبارزات گذشته و سرکوبهای شدید، به ویژه جنبش هایی مانند اعتراضات دی ماه ۹۶، آبان ۹۸ و "زن، زندگی، آزادی"، هزینه های جانی، مالی و روانی سنگینی را بر ملت ما تحمیل کرده است. این تجربیات، با وجود نارضایتی عمیق، شاید که توانست نوعی یأس و درماندگی در میان برخی از اقشار مختلف جامعه ایجاد کرده باشد. مردم با مشاهده شدت سرکوب و عدم دستیابی به نتایج ملموس در گذشته، انگیزه کمتری برای ورود به درگیریهای پرخطر، بویژه در بحبوحه جنگ که رژیم بر راحتی برچسب "جاسوس" و "ستون پنجم" به مبارزان و آزادیخواهان می زند، از خود نشان می دهند.

دومین دلیل مهم، پدیده مهاجرت داخلی و خارجی، به ویژه از شهرهای بزرگ نظیر تهران است. در سالهای اخیر، به دلیل مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و محیط زیستی، بسیاری از جوانان و افراد تحصیل کرده، شهرهای بزرگ را ترک کرده اند. این مهاجرت، نه تنها به خارج از کشور، بلکه به شهرهای کوچکتر یا حتی مناطق روستایی نیز گسترش یافته است. شهرهای بزرگ، به ویژه پایتخت، همواره کانون اصلی تجمعات، اعتراضات و آغاز حرکتیهای انقلابی بوده اند. تخلیه بخشی از پتانسیلهای اعتراضی از این مراکز، به معنای کاهش تراکم جمعیت فعال و مطالبه گر در نقاط استراتژیک است. وقتی بدنه اصلی و فعال جامعه که می توانست محرک تغییر باشد، در حال جابجایی یا خروج است، خلای در بستر اجتماعی لازم برای یک قیام سراسری ایجاد می شود. این وضعیت، سازماندهی و بسیج توده ها را دشوارتر می کند و حتی اگر نارضایتی عمومی وجود داشته باشد، به دلیل عدم وجود "مرکز ثقل" کافی، توانایی تبدیل شدن به حرکت های بزرگ را دست کم در کوتاه مدت نخواهد داشت.

یکی دیگر از موانع اصلی، عدم اطمینان مردم به انگیزه ها و اهداف قدرتهای خارجی، به ویژه آمریکا و اسرائیل است. بسیاری از مردم ایران، با تجربه مداخلات تاریخی و مشاهده سیاستهای پیچیده بین المللی از یکسو، و از سویی دیگر تبلیغات گسترده رژیم علیه این کشورها و یهودی ستیزی تاریخی بخش بزرگی از دستگاه پروپاگاندای دولتی حتی بر روی بخش بزرگی از روشنفکران، چپ ها، اصلاح طلبان و ... مردم ما را به این باور نرسانده است که هدف اصلی این کشورها "آزادی واقعی ایرانیان" باشد. ترس از جایگزینی دیکتاتوری با هرج و مرج، یا بروز جنگ داخلی و تجزیه و بالکانیزه شدن کشور، هراس هایی جدی هستند که چه بخواهیم و یا نخواهیم در میان مردم ما وجود دارد.

این عدم اعتماد، به دلیل سابقه حمایت های خارجی از گروه هایی که بعداً به قدرت نرسیدند یا حتی به ضرر مردم هم عمل کردند (حمایت صدام حسین از سازمان مجاهدین خلق)، ریشه دوانده است. از این رو، مردم تمایل ندارند خود را وارد "بازی هایی" کنند که نتیجه نهایی آن برایشان مبهم و می تواند بالقوه خطرناک باشد. شاید آنها ترجیح داده اند با وجود مشکلات، وضع موجود را تحمل کنند تا اینکه وارد ماجراجویی هایی شوند که ممکن است به مراتب بدتر از وضعیت فعلی باشد.

یکی از مهمترین دلایل عدم پیوستن توده ها به مبارزه سراسری و هدفمند، نبود خود سازمان مبارزه است. سازمانی که مورد اعتماد آنها باشد و قابلیت اینرا داشته باشد که بتواند نارضایتیهای پراکنده را به یک جنبش منسجم و هدفمند تبدیل کند. در غیاب چنین سازمان مبارز و فراگیری که قابل قبول برای همه اقشار هازمان (جامعه) باشد؛ جنبشهای اعتراضی اغلب به صورت پراکنده و بی هدف باقی می مانند. مردم نمی دانند قرار است به چه سمتی حرکت کنند،

امروز دست به کدام شکل از مبارزه بزنند و این مبارزات چگونه جمع‌بندی خواهد شد و برنامه مبارزاتی فردایشان چه هست؟! افزون بر آن؛ در شرایط جنگی، آینده برای مردم ما تیره می‌نمایند و تصور یک چشم انداز روشن و امیدبخش پس از سرنگونی غبارآلود میشود. وقتی آینده مبهم است و بیم از هرج و مرج یا روی کار آمدن وضعیتی بدتر وجود دارد، طبیعی است که افراد محتاط‌تر عمل کنند. مردم نیاز به یک امید و انگیزه قوی دارند تا خطرات مبارزه را به جان بخرند. این امید و انگیزه از سوی همان سازمان مبارزیت که با حضور خود در میان مردم، میباید به آنها تزریق کند. گروه‌های اپوزیسیون خارج از کشور نیز که از آزادی عمل بسیار بیشتری برخوردارند، به دلیل پراکندگی و عدم اتحاد، نتوانسته‌اند انسجام مبارزاتی لازم در میان ایرانیان برون مرز ایجاد کنند، چه رسد به ایفای همین نقش در درون ایران. در نهایت، نمی‌توان از تأثیر عمیق فشار شدید اقتصادی و معیشتی بر زندگی روزانه مردم چشم پوشید. در شرایطی که بخش عمده‌ای از انرژی و تمرکز افراد صرف تأمین نیازهای اولیه زندگی (خوراک، پوشاک، مسکن و درمان) می‌شود، فرصت و توان ذهنی و جسمی کمتری برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی باقی می‌ماند. فقر، بیکاری، تورم افسارگسیخته و همه‌گونه نابرابریهای اجتماعی از یکسو و از سوی دیگر جنگ و مهاجرت‌های توده‌ای ناخواسته شهروندان به شهرها و روستاها و مشکلات و گرفتاریهای ناشی از آن را هم به این مجموعه بیافزاید. همه اینها مردم را درگیر چالش‌های روزانه بزرگی کرده و انگیزه آنها را برای پرداختن به مسائل کلانتر اجتماعی کاهش می‌دهد. زمانی که بقای فردی و خانوادگی در اولویت قرار می‌گیرد، مفهوم مبارزه برای تغییرات سیاسی بزرگ، به حاشیه رانده می‌شود. ترس از دست دادن حداقل‌های موجود، مانع از حرکت به سمت ناشناخته‌ها و پذیرش خطرهای احتمالی تازه تر می‌شود. در مجموع، عدم تمایل توده‌ها به مبارزه برای سرنگونی رژیم در ایران در شرایط جنگی ۱۲ روزه با اسرائیل، نتیجه ترکیبی از عوامل روانشناختی (شوک و خستگی)، اجتماعی (مهاجرت و تخلیه مراکز اعتراضی)، سیاسی (عدم اعتماد به بازیگران خارجی و داخلی) و اقتصادی (فشارهای معیشتی) است. این عوامل، در کنار یکدیگر، فضایی از یأس، بی‌اعتمادی و بی‌حرکی را ایجاد کرده‌اند. که مانع از شکلگیری یک حرکت گسترده و هدفمند مردمی می‌شود، حتی با وجود نارضایتی عمیق و فراگیر از وضع موجود.

جنگ، موضع و وظایف ما

در پی یورش هوایی ارتش اسرائیل به خاک میهن عزیزمان ایران، در نیمه شب ۲۳ خرداد، بخش‌هایی از قرارگاه‌های نظامی، تسلیحاتی و هسته‌ای کشور دچار خسارات جدی شده‌اند. همچنین، شماری از فرماندهان نظامی و ضد مردمی سپاه، از آن میان محمد باقری، حسین سلامی، غلامعلی رشید و ... به "هلاکت" رسیدند.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو، همانگونه که پیشتر بارها و با صدای رسا اعلام کرده است، هرگونه یورش نظامی از سوی هر کشور خارجی به درون مرزهای سرزمینمان را تجاوز به تمامیت ارضی ایران ارزیابی کرده، و آنرا پیامد سیاستهای بغایت واپسگرایانه و ضد مردمی رژیم دانسته و آنرا محکوم می‌کند.

انجمن ما بارها در گذشته و در مناسبتهای گوناگون اعلام کرده و بار دیگر با بانگی رسا اعلام میدارد که جنگ را راه چاره دردهای بیشمار ملت ایران از دست این رژیم پلید نمی‌داند و **آنچه را که امروز میهن ما با آن درگیر است، پیامد مستقیم و اجتناب‌ناپذیر سیاستهای جنگ طلبانه و غلط رژیم حاکم بر ایران است.** سیاست‌هایی که سوریه را به ورطه نابودی کشاند، مردم غزه را به خاک و خون کشید، بخش گسترده‌ای از کشور یمن را به ویرانی رهنمون ساخت و اینک، شوروختانه، میهن عزیزمان را در آستانه بحرانی بسیار جدی و خانمانسوز قرار داده است. سالها کوبیدن بر طبل جنگ، عرصه‌های شوم جنگ طلبی سر دادن و خواهان نابودی این یا آن کشور شدن از سوی رژیمی سرتا پا فاسد، دزد و مافیایی، برای مردم ایران فرآورده‌ای جز فقر و فلاکت، بدبختی و جنگ به ارمغان نیاورده است. این رویکرد ویرانگر، منافع ملی ایرانیان را فدای ماجراجویی‌ها و ایدئولوژی‌های افراطی کرده است.

مردم آگاه و دلیر ایران، هواداران رزمنده ایرانپرست پادشاهی‌خواه، بدانید که این جنگ، جنگ ملت ایران و ما نیست. این جنگی است که رژیم با سیاستهای نادرست خود بر ملت ما تحمیل کرده است. طی روزهای آینده، رژیم خواهد کوشید تا با رجوع به احساسات پاک میهن‌پرستانه ملت ایران، آنها را برای مقاصد شوم و ایرانستیزانه خود، "گوشت دم‌توپ" کند و از آنان به عنوان سپری انسانی برای اهداف خویش سوءاستفاده نماید. از سوی دیگر، رژیم هر ترفند پلیدی را برای نشان دادن "اقتدار" کاذب خود به کار خواهد بست و در این راه، از انجام هرگونه جنایتی روی نخواهد گرداند. رژیم خواهد کوشید تا با افزودن بر حجم دستگیری‌ها و با افزودن بر سرعت ماشین ملت‌کشی به بهانه‌های واهی، از خود "اقتدار" نشان دهد. اما؛ مردم ما برای رهایی از وضع موجود و بدست گرفتن سرنوشت در دستان خود، و برپایی ایرانی آزاد و دموکراتیک، ایرانی مرفه و برخوردار از عدالت اجتماعی، راهی جز تبدیل این جنگ خانمانسوز به انقلابی رهایی بخش و سرنگونی این رژیم خونآشام ندارد.

هواداران دلیر ما، ضمن اینکه موقعیت و شرایط را به دقت رصد می‌کنند، باید با یاری جُستن از تجربه‌های پیشین مبارزه، و پیش گرفتن اقدامات تاکتیکی مناسب، تداوم و استمرار مبارزه علیه رژیم را در اولویتهای اصلی خود قرار دهند. باید بکوشیم تا به یاری ملت برخاسته و در مبارزات آنها در هر شکل و سطحی شرکت جُسته و با سازماندهی مناسب مبارزاتشان، از آنها به هر شکلی در برابر تجاوزات و تفرندهای پلید نیروهای اهریمنی جمهوری ننگین اسلامی دفاع کنیم. همبستگی و همدلی ملی، برپایی تشکلهای مخفی پیکار از صنف‌های گوناگون و سازماندهی هدفمند رزم مشترک مردمی و پیگیری رهنمودهای استراتژیک مبارزاتی شاهزاده رضا پهلوی؛ تنها راه عبور پیروزمندانه از این برهه حساس و تاریک تاریخ میهنمان است.

جنبش ملی یا حمله نظامی ارتشهای بیگانه؟

(نگاهی به وظایف پیش روی پادشاهی‌خواهان)

خشونت خونبار رژیم نه از اقتدار، بلکه از ضعف و فرسایش مشروعیت سرچشمه می‌گیرد. افزایش نارضایتی عمومی، ناکارآمدی مژمن در اداره کشور، و انزوای فزاینده در عرصه بین‌المللی، مجموعه‌ای از شرایط را پدید آورده که در آن حکومت برای حفظ بقای خود به ابزارهایی متوسل می‌شود که خود نشانه پایان‌پذیری آن است. در چنین فضایی، برخی تحلیل‌ها از احتمال اقداماتی محدود از سوی قدرت‌های خارجی سخن می‌گویند؛ اقداماتی که هدف آنها نه ایجاد تغییر سیاسی در ایران، بلکه کاستن از توان حکومت در اعمال خشونت علیه مردم عنوان می‌شود. هرچند این فشارها به باور ما؛ به‌تنهایی موجب شکل‌گیری قیام نمی‌شوند، اما می‌توانند لحظه‌ای را رقم بزنند که جامعه از پیش برای آن آماده بوده است. با این حال، اصل بنیادین پابرجاست: هیچ تحول پایداری بدون حضور و اراده مردم شکل نمی‌گیرد و هیچ نیروی بیرونی نمی‌تواند جایگزین جنبش ملی ایرانیان شود.

در این بستر، پرسش مهمی پیش روی نیروهای پادشاهی‌خواه قرار می‌گیرد؛ نیروهایی که خود را به برجیدن ساختار موجود و فراهم‌سازی زمینه برای برپایی سامانه‌ای مبتنی بر منافع ملی متعهد می‌دانند. پرسش آن است که چگونه می‌توان با درک درست از مفهوم قیام ملی و تضعیف رژیم در سایه یورش نظامی، در کنار مردم نقش‌آفرینی کرد و فرمان‌های صادرشده از سوی شاهزاده رضا پهلوی را به‌گونه‌ای نهادینه ساخت که به انسجام و کارآمدی قیام ملی و پیروزی آن یاری رساند.

نیروهای پادشاهی‌خواه در این مقطع می‌توانند در سه عرصه نقش‌آفرینی کنند. نخست، ایجاد انسجام در روایت سیاسی. جامعه در لحظات بحرانی نیازمند فهم روشن از چرایی ایستادگی و افق پیش‌روست. تبیین این که هدف از قیام، بازگرداندن حق حاکمیت ملت و ایجاد ساختاری مبتنی بر آزادی، قانون و یکپارچگی ملی است، می‌تواند به کاهش تردیدها و تقویت اعتماد عمومی کمک کند.

دوم، ترجمه و تبیین فرمان‌های شاهزاده رضا پهلوی برای جامعه. فرمان‌ها زمانی اثرگذار می‌شوند که به زبان ساده و قابل اجرا بیان شوند و بتوانند به کنش‌های مشخصی چون اعتصاب، نافرمانی مدنی، همبستگی اجتماعی و حمایت از آسیب‌دیدگان تبدیل شوند. در این میان، نقش نیروهای پادشاهی‌خواه هم فرماندهی نیروهای میدانی، و هم تسهیل‌گری و توضیح‌دهندگی است. سوم، ایجاد شبکه‌های حمایت و همیاری ملی. قیام ملی نیازمند پشتیبانی اطلاعاتی، روانی و اجتماعی است. پیوند دادن شبکه‌های داخل و خارج، تقویت روحیه جمعی و حمایت از خانواده‌های آسیب‌دیده، از جمله اقداماتی است که می‌تواند توان جامعه را در برابر سرکوب افزایش دهد.

در کنار این موارد، نسبت نیروهای پادشاهی‌خواه با فشار خارجی نیز اهمیت دارد. هرگونه اقدام بیرونی باید در چارچوب منافع مردم ایران تحلیل شود و نیروهای سیاسی باید بر استقلال اراده ملی تاکید کنند. این موضع‌گیری هم مشروعیت داخلی را حفظ می‌کند و هم از سوءبرداشت‌های احتمالی جلوگیری خواهد کرد. در شرایطی که برخی قدرت‌ها ممکن است به دنبال محدودسازی توان سرکوب حکومت باشند، نیروهای پادشاهی‌خواه باید روشن سازند که هرگونه تحول پایدار تنها زمانی معنا می‌یابد که برآمده از اراده مردم باشد و نه محصول تصمیم قدرت‌های بیرونی.

در مجموع، نقش نیروهای پادشاهی‌خواه در این مقطع هم تصرف میدان، و هم تقویت بنیان‌های معنایی، اخلاقی و سازمانی قیام ملی است. این نقش‌آفرینی زمانی موثر خواهد بود که با فروتنی سیاسی، مسئولیت‌پذیری و درک عمیق از حساسیت لحظه همراه باشد. اکنون که جامعه ایران در آستانه تحولی بزرگ قرار گرفته، پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان این نقش را به شکلی سنجیده و کارآمد ایفا کرد تا مسیر گذار به آینده‌ای آزاد و پایدار هموارتر شود.

پاسخ به این پرسش، نه تنها تعیین‌کننده جایگاه نیروهای پادشاهی‌خواه در آینده ایران است، بلکه می‌تواند به شکل‌گیری نظامی نوین یاری رساند که در آن اراده ملت، معیار اصلی مشروعیت و بنیان استواری کشور باشد.

جنگ؛ فاجعه‌ای که همیشه بر دوش بی‌پناهان فرود می‌آید (برای سپید پوشان میناب)

شاید در برهه‌ای از زمان، بنا بر ضرورت‌هایی ناچار شویم که برای رهایی از: چنگال مرگ همگانی، یوغ بندگی و زندگی آزاد که تأمین‌کننده منافع آحاد ملت باشد، تن به جنگیدن با دشمن‌دوین بسپاریم و حتماً و بی‌باکانه خواهیم جنگید، حتی در همان هنگام نیز تقدیس گران جنگ نیستیم؛ چون جنگ مقدسی وجود ندارد.

جنگ در هر شکل و هر بهانه‌ای، فاجعه‌ای است که پیش از هر چیز بر زندگی کسانی فرود می‌آید که هیچ نقشی در آغاز آن ندارند. کودکانی که هنوز معنای دشمنی را نمی‌دانند، آموزگاران که تنها دغدغه‌شان آموزش است، و مردمی که نه "زنده‌باد جنگ" گفته‌اند و نه کسی از آنان نظر خواسته است. در هر جنگی، نخستین قربانیان همانانی‌اند که تنها جرمشان "مردم بودن" است؛ بی‌پناه، بی‌سلاح و بی‌صدا.

در روز نخست جنگ اخیر، حمله موشکی نیروهای متحد علیه جمهوری ننگین اسلامی در میناب، بیش از ۱۶۰ کودک و آموزگار را در کلاس درس به کام مرگ برد. فاجعه‌ای که نه عزاداری رسمی دید، نه عذرخواهی، نه حتی اعترافی صریح. گویی جان کودکان، در میان هیاهوی سیاست و قدرت، ارزشی برای دیده‌شدن ندارد. این سکوت، خود زخمی است بر زخم. اما اگر بخواهیم از سطح حادثه فراتر برویم و به سرچشمه این فاجعه نگاه کنیم، انگشت "اتهام ناگزیر به سوی آغازگر واقعی این جنگ می‌رود: "جمهوری کودک‌کش اسلامی.

رژیمی که از نخستین روزهای قدرت‌گیری‌اش، به جای ساختن کشور، در اندیشه صدور ایدئولوژی خود بود؛ رژیمی که سالها با شعارهای مرگ‌طلبانه، لگدمال‌کردن پرچم کشورها، تهدیدهای موشکی و عربده‌های جنگ‌افروزان، منطقه را به التهاب کشاند و به این رفتارها افتخار نیز کرد؛ رژیمی که با نوشتن نام کشورها بر موشک‌هایش، عملاً دعوت‌نامه جنگ را امضا کرد؛ و سرانجام روزی رسید که دود این سیاست‌های کوتاه‌بینانه، شوربختانه پیش از همه، به چشم خود مردم ایران رفت.

نباید بر کسی پوشیده بماند که این جنگ، نتیجه مستقیم دهه‌ها رفتار تحریک‌آمیز، ماجراجویانه و بی‌مسئولیتانه ساختاری است که نه به امنیت مردم می‌اندیشد و نه به آینده کشور. اما در این میان، آنکه جان می‌دهد، همان مردم بی‌پناه‌اند؛ همان کودکانی که در میناب زیر آوار کلاس درس ماندند.

ما در کنار بازماندگان مدرسه میناب می‌ایستیم؛ کنار خانواده‌هایی که داغ فرزندان‌شان را مجموعه‌ای از سیاست‌های غلط و بی‌پروای جمهوری ننگین اسلامی بر دلشان گذاشت. ما این فاجعه را محکوم می‌کنیم، همان‌گونه که ۴۷ سال خشونت، سرکوب، اعدام و بی‌اعتنایی به جان انسان‌ها را محکوم می‌کنیم. ما نه با فریاد، بلکه با مسئولیت در کنار قربانیان این رویداد شوم می‌ایستیم. اما این ایستادن، تنها با سوگواری کامل نمی‌شود. این ایستادن، نیازمند حسابرسی است؛ حسابرسی آرام، دقیق، مستند و سختگیرانه از مسببان اصلی این رویداد. نه از سر انتقام، بلکه از سر عدالت. نه با هیجان، بلکه با تعهد به حقیقت.

ما پیمان می‌بندیم که تا بازپس‌گیری میهنمان و دستگیری عاملان اصلی این فاجعه، سران و طراحان ساختار جهنمی‌ای که کشور را به این نقطه رسانده، از پای ننشینیم. این پیمان، پیمان خشم نیست؛ پیمان مسئولیت است. پیمان آن است که روزی در دادگاهی علنی، شفاف و قانونی، پاسخ این پرسش‌ها داده شود: چه کسانی کشور را به مسیر جنگ کشاندند؟ چه کسانی با تهدیدهای بی‌پایان، امنیت مردم را گروگان گرفتند؟ چه کسانی مسئول مرگ کودکان میناب‌اند، حتی اگر موشک را آنان شلیک نکرده باشند؟

تا آن روز، ما روایت را زنده نگه می‌داریم؛ نام قربانیان را تکرار می‌کنیم؛ و اجازه نمی‌دهیم مرگ کودکان سرزمینمان، در میان هیاهوی سیاست، به "خبر کوتاه" تبدیل شود.

جنگی که در آن نقابها کنار زده شد

یورش نظامی نیروهای متحد به جمهوری ننگین اسلامی، تنها یک عملیات نظامی نبود؛ لحظه‌ای بود که در آن نقاب‌ها فرو افتاد و چهره‌های پنهان، یکی پس از دیگری آشکار شدند. سال‌ها بود که گروه‌ها و افرادی در هیبت "اپوزیسیون" ظاهر می‌شدند، نقد می‌کردند، هشدار می‌دادند، و گاه حتی درست می‌گفتند؛ اما هیچ‌گاه نتوانستند برنامه‌ای درخور حجم و عمق رنج ملت ایران ارائه دهند. خارج‌نشینی برای بسیاری از آنان نه یک تبعید ناخواسته، بلکه به مرور یک آسایشگاه امن شد؛ جایی که دغدغه‌های مردم ایران تنها گاهی بهانه‌ای برای چند جمله تند و چند آه از سر عادت بود. در همین غفلت، جمهوری اسلامی با پول‌های بادآورده نفت، شبکه‌هایی ساخت که امروز ابعاد آن تازه بر همگان روشن شده است؛ شبکه‌هایی از لابی‌ها، انجمن‌ها، نهادهای پوششی و دستان پنهانی که برای بقای حکومت ستم، از خرید سیاستمدار تا نفوذ در رسانه‌ها هیچ خط قرمزی نمی‌شناختند.

این جنگ، پرده را کنار زد. آنچه سالها در حد گمانه و هشدار بود، اکنون به عریانی در برابر چشم ملت ایستاده است. نخستین رسوایی، آشکار شدن نقش کسانی بود که سال‌ها در لباس "دوست" ظاهر می‌شدند اما در بزنگاه تاریخی، نه تنها کنار ملت ایران نایستادند، بلکه با تمام قوا در خدمت بقای رژیم قرار گرفتند که ۴۷ سال است زندگی و آینده مردم را به تاراج برده است. مردمی از برخی کشورهای عربی که خود را "برادر" می‌نامیدند، اما کوچک‌ترین عاطفه‌ای نسبت به رنج ملت ایران نشان ندادند؛ فرصت‌طلبانی که تنها به منافع خود می‌اندیشند و با حمایت از رژیم، استمرار سفره‌های چرب خود را تضمین می‌کنند. خیابان‌های اروپا و شمال اروپا پر شد از تجمعات کم‌شمار اما پرهیاهوی آنان؛ تجمعاتی که نه از سر باور، بلکه از سر معامله و منفعت شکل گرفته بود.

در کنار آنان، "خبرنگاران" ایستادند که رسالت حرفه‌ای‌شان ایجاب می‌کرد بی‌طرف باشند، اما از موقعیت خود برای سانسور واقعیت مبارزات مردم ایران بهره بردند. آنان آگاهانه کوشیدند صدای ملت را خاموش کنند و در عوض، بلندگوی گروه‌هایی شوند که هیچ نسبتی با خواست اکثریت مردم ندارند. این خیانت رسانه‌ای، شاید از هر خیانت دیگری عمیق‌تر بود؛ زیرا حقیقت را نه با زور، بلکه با تحریف کشتند.

و سپس، کمونیست‌ها و سوسیالیست‌هایی که هنوز در تارهای عنکبوتی تئوریهای عهد بوقی "امپریالیسم" گرفتارند. کسانی که جهان را همچنان با عینک زنگ‌زده دهه‌های گذشته می‌بینند و نمی‌فهمند که ملت ایران نه قربانی "امپریالیسم"، بلکه قربانی رژیمی است که با سرکوب، فساد و ایدئولوژی مرگبار، زندگی را از مردم ربوده است. آنان در لحظه‌ای که باید پشت ملت ایران می‌ایستادند، دوباره در سمت غلط تاریخ ایستادند؛ گویی می‌خواهند دین پرداخت‌نشده خود به "اسلام عزیز" را این بار با تضعیف رهبری انقلاب ملی ادا کنند.

این جنگ، تنها جمهوری اسلامی را در موقعیتی شکننده قرار نداد؛ بلکه چهره دشمنان خلق را نیز آشکار کرد. گرگانی که سال‌ها در رخت میش میان ما راه می‌رفتند، امروز بی‌پرده نشان دادند که در لحظات سرنوشت‌ساز، طرفدار چه کسانی هستند و در برابر چه کسانی می‌ایستند.

اما در دل این آشکارگی تلخ، حقیقتی روشن و امیدبخش نهفته است: ملت ایران، پس از دهه‌ها سرکوب و تاریکی، اکنون بیش از هر زمان دیگری متحد، آگاه و مصمم است. نقاب‌ها که افتاد، صف‌ها نیز روشن شد. دیگر کسی نمی‌تواند پشت شعارهای توخالی، پشت "تحلیل‌های" پوسیده، یا پشت ادعای دوستی پنهان شود. این شفافیت، بزرگ‌ترین دستاورد این دوران است.

امروز، ملت ایران نه تنها با دشمن آشکار، بلکه با دشمنان پنهان نیز آشنا شده است. این شناخت، نیرویی است که هیچ ارتشی نمی‌تواند آن را شکست دهد. آینده از آن مردمی است که حقیقت را دیده‌اند، فریب را شناخته‌اند و راه رهایی را با اراده‌ای تازه دنبال می‌کنند.

این جنگ، آغاز پایان است؛ نه فقط برای رژیمی که ۴۷ سال بر زندگی مردم سایه انداخت، بلکه برای تمام کسانی که سال‌ها از تاریکی آن تغذیه کردند. و در همین آغاز پایان، امیدی زنده و استوار قد می‌کشد: امید به ایرانی آزاد، روشن و انسانی؛ ایرانی که در آن دیگر هیچ نقابی دوام نخواهد آورد.

پایان سخن:

جنگ نیروهای متحد با جمهوری اسلامی، هرچند لرزه‌ای بر پیکر ماشین سرکوب رژیم انداخت، اما حقیقت بنیادین را دگرگون نکرد: ملت ایران همچنان در بند است، زیرا آزادی نه با رژه ارتش‌های بیگانه، بلکه با اراده سازمان‌یافته خود مردم به دست می‌آید. این واقعیت، ستون اصلی تمامی تحلیل‌هایی است که در سالها و ماه‌های گذشته انجمن ما مطرح کرده است.

در طول جنگ، دو خط سیاسی آشکار شد: **خط نخست**، خطی بود که مردم را در انتظار نگاه داشت؛ خطی که آزادی را نه در کنش ملی، بلکه در "نتیجه جنگ" جستجو می‌کرد و امید واهی می‌داد که ارتش‌های بیگانه ایران را فتح کرده و دو دستی به مردم تقدیم خواهند کرد. این رویکرد، عملاً فشار را از گردن دشمن برداشت و بی‌عملی را به جامعه تزریق کرد؛ بی‌عملی‌ای که هر لحظه‌اش به سود رژیم بود.

اما خط دوم، همان خطی است که انجمن ما بر آن ایستاده است، بر واقعیت‌های عینی جامعه تکیه داشت، نه بر آرزوها و خیال‌ها. این خط می‌گفت: **اگر جنگی رخ دهد، تنها زمانی می‌تواند به سود ملت تمام شود که نیروهای ملی از پیش سازمان‌یافته، منسجم و آماده بهره‌گیری از فرصت باشند.** و چون چنین سازماندهی‌ای در سطح لازم شکل نگرفته بود، جنگ آمد و رفت، اما آزادی نیامد.

اینک، پس از پایان جنگ و فروکش کردن گرد و غبار تحلیل‌های هیجانی، روشن شده است که مواضع آن نیروهایی که مردم را چشم‌انتظار "حل معما" نگاه داشتند، نه تنها خطا، بلکه انحراف از مسیر انقلاب ملی شیر و خورشید بوده است.

در برابر آن، مواضع انجمن پادشاهی‌خواهان پیشرو و جریانهای فکری همسو نشان داد که تحلیل‌های مبتنی بر واقعیت، دعوت به همبستگی ملی، و تأکید بر مبارزه هدفمند و سازمان‌یافته، تنها راه واقعی رهایی ایران است.

امروز، بیش از هر زمان دیگر، روشن شده است که: **آزادی ایران نه محصول جنگ دیگران، بلکه نتیجه انسجام نیروهای ملی زیر پرچم شیر و خورشید و در سایه رهبری شهریار میهن خواهد بود.** این نتیجه‌گیری، عصاره تمام نوشته‌ها و تحلیل‌هایی است که در رابطه با "جنگ" انجمن ما ارائه کرده است: **تحلیل‌هایی که نه بر هیجان، بلکه بر واقعیت؛ نه بر انتظار، بلکه بر کنش؛ نه بر امید واهی، بلکه بر اراده ملی استوار بوده‌اند.**



سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!
پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!
برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!
پاینده ایران! جاوید شاه!

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

۲۳ تیر ۱۴۰۵ / ۱۴ جولای ۲۰۲۶

padeshahi1339@gmail.com

@padeshahi.khahan.pishroi

@padeshahi.khahan.pishro



@padeshahip



www.9aban.com



**A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163,
60570 Frankfurt, Germany**